



أَوَّلُهَا بِإِذْنِ اللَّهِ خَوَّعَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتُهُمْ مِنْ  
الْأَدْنَى

الحمد لله الذي جعل في ملكه الشئ سلطاناً على كل من استعاض به من المؤمنين قطباً لا دوا  
شمس الفجر أتم المهددين خواججهين لله والدين من بني نبي الله محمد قدس سره



جمع کرده حضرت مقداد العارفین مرشد المؤمنین قطب الاقطار والمسلمین  
قطب الدین بختیار کاکلی اوشی قدس الله تعالی سره العسیر

در مطبع پیشی نو کاشی و اشک مطبوع شد  
در مطبع پیشی نو کاشی و اشک مطبوع شد

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2510

بسم الله الرحمن الرحيم

این صحیفه علوم ربانی و این نفیسه فقر ربانی از کلمات جان پر در ملک الشارح  
سلطان المسکین منهاج المتقین قطب الاولیاء خمس الفقراء ختم المبتدین  
معین الملة والدین حسن بنجر می نور القدر مرقد شینده سے آید جمع کرده شد  
درین مجموعه که نام اوست دلیل العارفين بنشته آمد و قسم بدین تفصیل قسم اول  
در فقر و صواب قسم دوم در مکتوبات و تشبیح قسم سوم در اوراد و جزان قسم چهارم  
در رباعیات و فوائد آن بتوفیق الله تعالی الحمد لله علی ذلک تنبیخ پنجم ماه رجب و اتم قدر  
عظمت اربع عشر و خمسایه قسم اول روز پنجشنبه مجلس اول در ویشی که خف ضعیف  
کیه از سالکان اوسا بندگان ملک الشارح سلطان المسکین الملقب قطب الدین  
نجیثا راوشی چون دولت پایوس آن فلک شاه دستگاه در بغداد مسجد امام  
ابو الیث سمقندی حاضر شد همان زمان بشرف نعمت مشرف شدم و کلاه چهار  
ترکی از ناصر صغیاء بر سر ابن ضعیف ازیت یافت الحمد لله علی ذلک و آن روز  
شیخ شهاب الدین محمد هروردی و شیخ داود کرمانی و شیخ برهان الدین محمد حبتی

رشیخ تاج الدین محمد صفایانی یکجا حاضر بودند سخن در نماز افتاده بود بر لفظ مبارک  
 را اندک مردم در منزلگاه غمت نزد یک نشود مگر در نماز زیرا که معراج مؤمنین  
 نماز است چنانچه در حدیث مسطور است الصلوة معراج المؤمنین نماز است  
 پس با و انوار جمله مقام و پیوستن بحق اول همین نماز است آنگاه فرمود که من از  
 رازی است که بنده یا پروردگار خویش میگوید و در راز گفتن کسے قریب باید که  
 لا ائقن آن راز است و راز گفتن نشود مگر به نماز و این در حدیث مسطور است <sup>مطهر</sup>  
 بنیادی ربه یعنی نماز کننده راز میگوید یا پروردگار خویش بعد از آن روی سوی  
 دعا گو کرد و فرمود در آنچه من بخد مت شیخ الاسلام سلطان المشایخ خواجه عثمان  
 هارونی نور الدین مرقد پیوستم و بارادت بحیث قبول است و مدت هشت سال  
 در خدمت کردن ایشان یک زمانی نفس را آسودگی نداوم چنانچه در روز دوشنبه  
 و نه شب هر جا که خدمت خواهم میفرمیدند دعا گو برابر بود و جامه خواب  
 و توشه خواهم بر سر کرده برهنه چون پیر خدمت این درویش بدید خدمت بمن روان  
 کرد که آن نعمت را حدی و نهایتی نبود آنگاه فرمود هر که یافت بخد مت یافت  
 پس مرید را باید که ذره از فرمان پیر نجا و زن کند و هر چه او را از نماز و تسبیح و اورداد  
 و جز آن ترغیب کند هوش و گوش او بران متعلق باشد و آن فرمان را بنفاد سازد  
 تا بمقامی برسد که پیر مشاطه مرید است زیرا چه هر چه پیر مرید را ترغیب خواهد کرد  
 از براسه کمالیت حال مرید را بعد از آن فرمود که برادر من شیخ شهاب الدین  
 سهروردی را نیز معامله بود تا ده سال برابر پیر خود توشه بر سر کرده در حج برخفت  
 و باز آمدن آنگاه نعمت یافت که آنرا حد و نهایت نبود که در فهم دیگران نه بخد  
 از نعمت که در شیخ شهاب الدین بود و بعد از آن فرمود که در تنبیه امام خواجه ابوالهیث  
 سمرقندی که در فقیه امامانست می نویسد در آن که هر روز از آسمان و در فرشته

فردوسی آیندیکے برہام گفتہ باشد و با وار بلند نہا کند کہ آدمیان و پریان بسنوند  
 و بدیند ہر کہ فریضہ خداے عزوجل نگذار و از نہار خداے عزوجل بیرون آید  
 فرشتہ دویم برہام خطیرہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بایستد و نہا  
 کند اسے آدمیان بدیند و بشنود کہ سنتہاے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 نگذار و دستجا و زکند از شفاعت بی بہرہ ماندا نگاہ فرمود کہ در سجد گدھی برابر اولیای  
 بخدا و حاضر بودم حکایت در خلال انگشتان می رفت بوقت وضو کردن فرمود  
 کہ یکے از سنت است زیر اچہ در حدیث آمدہ است از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم کہ ترغیب کردم صحابہ را رض در خلال کردن انگشتان ہر کہ انگشتان را  
 بوقت ہدست خلال کند حق تعالی انگشتان او را از شفاعت محروم نہ کند  
 آنگاہ فرمود کہ وقتی با خواجہ اجل شیرازی رح کجا بودم وقت نماز شام بود  
 خدمت خواجہ رہ تجدد وضو می کرد خلال انگشتان از ایشان سہوا فراموش  
 شد ہالغ غیب آواز داد و در سہوی فرمود خوانند کہ اجل دعوی دقتی محمد ما  
 میکنی و ازانت اوباشے سنت او را ترک دی بسد از ان خواجہ اجل سوگند  
 خورد کہ از ان روز باز کہ ملا شیندم تا وقت موت سنتے از سنتہاے رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ترک نشد آنگاہ فرمود کہ وقتی خواجہ اجل شیرازی  
 را از حد خاطر مترو دیدم پرسیدم کہ حال ما بجا چیست فرمود کہ از ان روز  
 باز کہ از من خلال انگشتان فوت شدہ است در حیرتم کہ فردا این روے خود را  
 بر ان خواجہ کائنات چگونہ خواہم نمود آنگاہ فرمود کہ در صلوٰۃ مسعودے  
 بہ طریق ترغیب بروایت ابوہریرہ رض در فقہ سنت نبشتہ است کہ ہر اندامی  
 راستہ ہار شستن سنت است چنانچہ در حدیث مسطور است از رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم کہ سہ ہار شستن ہر اندامے سنت است و سنت پنجامبران

پیشین که پیش از من بودند پس فرمود از ان زیادہ کردن ستم باشد بعد از ان  
 ہمدین محل فرمود خواجہ فضل عیاض زہ در وقت وضو دست شستن دوبار  
 فراموش کرد چون نماز بگذارد ہمدرا آن شب حضرت رسالت صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم در خواب دید گفت کہ عجب آمد کہ در وضو بتوفیق خاصی باشد خواجہ  
 از ہیبت آن خواب بیدار گشت باز از سر تجدید وضو کرد و ہر اسے کفارت آن  
 و بر نفس خویش پانصد رکعت نماز وظیفہ کرد تا یک سال انگاہ فرمود کہ ملائکہ عارفان  
 اہل فضل اند و ایشان مستغرق صحبت دوست اندیش در شرح خویش ایشان  
 مینویسند چون بندہ در شب با طہارت خیمہ فرمان شود ہر فرشتہ را کہ برابر  
 او باشد تا انگاہ کہ او بیدار شود فرشتہ گید الہی این بندہ را پیامر کہ با طہارت  
 نیک خفتہ است انگاہ ہمدین محفل فرمود کہ در شرح عارفان آمدہ است کہ  
 چون مردم با طہارت بنسب جان او را بالا برند زیر عرش فرمان شود کہ خلعت  
 نو در سرا و کنند چون او سجده کند فرمان شود باز گرد آیند کہ بندہ نیک است کہ  
 با طہارت خفتہ بود و آسمکے او بے طہارت خفتہ باشد جان او از آسمان اول  
 باز گردانند و بگویند کہ این لائق آن نہ کہ بالا برند و مخلصی را سجده کنند نیست  
 انگاہ بر لفظ مبارک را ند کہ فقیہ مے نویسند کہ از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 آمدہ است کہ ایمین للوجہ والیسار للفقہ یعنی دست راست مردم از برائے  
 طعام خوردن و روے شستن و دست چپ برائے استنجاء کردن انگاہ سخن  
 در ان افتادہ بود کہ چون مردم در مسجد در آیند سنت الیست کہ پای راست  
 در مسجد نہند کہ یکے از سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است و چون  
 بیرون رود پای چپ بیرون نند انگاہ وفتے خواجہ سفیان ثوری رحم  
 در مسجد در آمد پای چپ بسو درون مسجد نہاد آواز بر آمد کہ نور در خانہ خداوند

چنین بے ادب دارد در آئیند که درمی آئی کس ازان روز باز خواجہ سفیان را  
 ثور می گویند آنگاه سخن در عارفان افتاد و احوال ایشان بر لفظ مبارک راند  
 کہ عارف کسے را گویند کہ از ہمہ عالم غیب ہر روز صد ہزار بجلی بر وی نازل گردد  
 و در یک زمان چند ہزار بجلی و حال دروسے دبیم پیدائی شود آنگاہ فرمود کہ عارف  
 کسے را گویند کہ بجلی عالم بداند و از عقل صد ہزار درستی بیرون دہد و بیان کند  
 و جملہ دقائق محبت را جواب گوید و ہمہ وقت در سحر معنی آشنا کند تا در سے کہ  
 در اسرار و انوار الہی بود آن را بیرون آورد و پیش جوہر یان مبصر عرض کنند  
 چون ایشان آن را بینند بپسندند تحقیق بدانند کہ او عارف است بعد ازان  
 ہمدین محل فرمود کہ عارف ہمہ وقت در ولولہ عشق است و متغیر در آفرینش قدرت  
 خداے باشد اگر استادہ است در وہم دوست است و اگر شستہ است در ذکر و دعا  
 است و اگر خفته است در خیال و دوست میخست و اگر بیدار است در گرد و حجاب عینیت  
 دوست است طواف می کند بعد ازان فرمود کہ اہل عشق نماز بامداد بگذارند  
 و بر جائے نماز قرار گیرند تا آفتاب بر آید و مقصود ایشان را این باشد کہ بہ نظر  
 دوست قبول افتد و انوار بجلی و مبسم بر سر ایشان گردد آنگاہ فرمود چون  
 آن کس بعد از نماز فرض بامداد بگذار و بر جائے نماز قرار گیرد و فرشتہ را  
 فرمان شود تا بیاید و برابر او بایستد تا آن زمان اورا امرزش خواهند کہ او  
 از اینجا برخیزد و آنگاہ ہمدین محل فرمود کہ خواجہ جہیند بغدادی رحمہ اللہ تعالی  
 در عمدہ خویش سے نویسد و آن اشارت است از اسرار الہی کہ روزے  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم البلیس را غلبین دریافت پریدہ غم داند و  
 ترا سبب حبسیت کہ چنین بر خوف بگرداختہ جواب داد کہ از کردہ چہاں پیچہ از  
 است تو کیے سوز نان کہ ایشان بانگ نماز سے گویند زیرا چہ آن زمان کہ ایشان

بازنگ نماز می گویند هر که می شنود بجواب مؤذن مشغول میشود و گویند و شنونده  
آمر زیده می گردند و دویم سبب آنکه اسپان غازیان چون ایشان تکبیر میگوشند  
و بر اسب خدا در جنگ می درآیند فرمان میشود که ایشان را با اهل ایشان بیامیزند  
سوم کسب حلال و رویشان پس چون ایشان اذان کسب حلال خود هر کس  
الغیب بکنند خداے تعالی ببرکت آن کسب حلال ایشان آن کسان را بیامیزد  
چهارم سبب آنکه کسے که نماز بامداد بگذارد و بنشیند تا آفتاب برآید پس نماز  
اشراق بگذارد گفت یا رسول اللہ ان روز که من در میان ملکوت بودم در  
صحف نزدیک بنشسته دیدم هر که نماز بامداد بگذارد و بر جاسے نماز قرار گیرد  
و دیگر موی مشغول بود تا آفتاب برآید و اشراق بگذارد گفت یا رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حق تعالی او را با هفتاد هزار آدمی ازان او که باشد  
با و بیامیزد و از آتش دوزخ خلاص دهد بعد ازان فرمود که در عقبه الکبیر  
بنشسته دیدم بر وایت امام المتقی ابو حنیفه کوفی رضی اللہ عنہ که دستے نباشے بود و چهل  
سال بکفن دزدی عمر خود بمرصفت رسانید آخر چون او نقل کرد او را در خواب  
دیدند که در پشت می خراشد خلق سحر مانند سوال کردند تو کفن دزد بودی  
چه عمل نیک کردی که این سعادت یافتی جواب داد که درین یک چیز بود آن زمان  
که نماز بامداد می گزاردم بر جاسے نماز قرار میگرفتم تا آفتاب برآمدے اشراق  
میگذاردم آنگاه در کار نباشی مشغول می شدم حق تعالی چون اندک پریود  
بسیار بخش است از برکت این بیامیزید و کردارهای مرا محو کرد و بدین درجه  
رسانید آنگاه ملائمتی حکایت فرمود که چون عارف را حال پیداشد  
و بدان چیز فروماند اگر آن زمان چند هزار ملک که بهر نوعی عجب دیگر باشند  
برو عرض کنند بدان وقت او در آن زمیند مگر در همه چیز که فرو رفته است



یک چیز نشان عارفان همین است که عارف همه وقت در تقسیم میباشد و آفرینان  
 که عارف تقسیم میکند در عالم ملکوت حیات مقرر بان در نظرگاه سلفی افتد پس هر چه  
 از ایشان ظاهر می گردد او تقسیم می کند بعد از آن فرمود که در عارفان حال  
 است آن زمان که آن حال در ایشان پیدا میشود در یک قدم که می زنند از غرض  
 تا حجاب عظمت می گردد و از اینجا تا حجاب کبر یا میرسد بعد از آن بقدم دویم تمام  
 باز میرسد آنگاه خواه چه چشم بر آب کبر دیگر نیست که کمتر است درجه عارفان است  
 اما آنکه کاملان را درجه است آن درجه ایشان را خدا سعه و جل و اندکجا است  
 و بجا میرسد و که بازمی آید زیرا چه حقیقت آن معلوم نشد که ایشان در اینجا  
 کجایی روند و کسی آید انچه شد علی ذلک مجلس دویم در روز پنجم در وقت  
 پانزدهم میسرگشت سخن در جنابت افتاده بود مولانا بسا و الدین بنهاره و  
 مولانا شهاب الدین محمد بغدادی بخد مت حاضر بودند بر اخطا مبارک را اند که  
 جنابت زیر هر موی است بر تن آدم پس مرد را باید که زیر هر موی که جنابت  
 است آب برساند و تر کند موی های خویش را که اگر یک موی خشک باشد آب  
 نرسد روز قیامت تن با و نه خصمی کند آنکه فرمود که در فتادی طهر یا نبشته دیده ام  
 و بان مردم پاک است و آنکه جنب نشود و هر چه آب بخورد آنجا پلید نگردد اگر اوبی است  
 و یا جنب بود یا حایض بود یا مؤمن بود یا کافر بود و بان پاک است بعد از آن  
 بعد از آن محل فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند اصحابی  
 بر پای خاست سوال کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر کسی جنب بود و بخواهد  
 تا بستان باشد و او عرق کند جامه در آن آلوده شود پلید گردد یا نه رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه و آله و سلم فرمود که نشود و آب دهن پاک است اگر جامه رسد پلید نگردد و بعد  
 از آن بعد از آن محل فرمود که شنیده ام از زبان خواجگان هارونی که چون قدم

از پشت بدنیا آمد و را با تو صحبت افتاد و متر جبریل عزم بیاید و گفت یا آدم بخیر  
 خوشترن را بشوئی یعنی غسل کن چون متر آدم غسل کرد خوشی و فرحت حاصل شد  
 گفت یا نجی جبریل عزم این مژدی و مکاناتی هست گفت ای آدم عزم بعد و هر  
 موسی که در اندام تست ثواب یکساله عبادت متر حاصل آید و بعد در هر قطره که  
 آب بر اندام تو رسیده است از هر قطره خداست تعالی فرشته بیافریند تا روز  
 قیامت عبادت می کند و ثواب آن متر باشد بعد از آن متر آدم صلوات الله  
 علیه و سلامی گفت یا نجی جبریل این ثواب مراست یا فرزند ان مراست  
 جبریل گفت یا آدم هر که از فرزند ان تو که موسی ست چون او غسل از حلال کند  
 بعد و هر موسی که بر اندام او بود یک ساله عبادت در ویوان او نبویسند و هر  
 قطره آب که از اندام او بر زمین افتد حق تعالی فرشته بیافریند تا روز قیامت  
 تسبیح و تهلیل می کند و ثواب آن مرد موسی را باشد چون خواجه این تمام کرد  
 بگریست و فرمود که این نواید در باب کسانیست که از حلال غسل کنند اما  
 طائفه که از حرام غسل کند هر موسی که بر اندام باشد حضرت غرت یک ساله گناه  
 در نامه اعمال ثبت کند و هر قطره آب که بر زمین افتد یک دیو آفریده شود  
 تا روز قیامت هر یک که در وجود آن دیو آید بزه مر آن کس را باشد که او از  
 زنا غسل کند آنکه فرمود که اولی وندگان راه شریعت نیست چون مردم  
 در شریعت ثابت آمد و هر چه فرمان شریعت است بجای آر و از ان فرمان  
 ذره تجاوز و تقاوت نکند بیشتر شود بیایه دویم رسد که آن را طریقت خوانند  
 بعد از ان چون درین مرتبه ثابت شد چنانچه شرائط طریقت است و آنچه درو  
 فرمان است بر سنت و دندگان راه سلوک که وقتی از ان تجاوز نکند بیشتر  
 و در مرتبه معرفت رسد چون در مرتبه معرفت رسید آنجا هم شناخت و جانگی که

آشنائی آمد حقیقت بدان که روشنائی پیدا شد چون دین مرتبه ثابت شد و  
 مرتبه چهارم رسید که آن مرتبه حقیقت است بعد از آن چون مردم دین مرتبه  
 رسد پس هر چه می طلبد می یابد آنگاه فرمود که وقتی بزرگ بود از وسع  
 شنیدم که او فرمود عارف کسی است که از هر دو کون پیرو فرود گیرد پس مقام  
 فردانیت تواند که برسد زیرا چه دین راه کسی بیشتر گیرد که از همه بیگانه گشت  
 آنگاه بعد دین محل فرمود که نماز امانت است از پروردگار عالم بر بندگان پس  
 بندگان را واجب است که آن امانت را چنان نگاهدارند و حق آسپندان بحسب  
 آئند که هیچ خیانتی در وسع ظاهر نشود و بعد از آن فرمود چون این کس در نماز نشود  
 باید که رکوع و سجود تمام بجا آورد چنانچه شرط است و ارکان نماز نیکو نگاه دارد  
 آنگاه فرمود که در صلوٰه مسعودی نیشته دیده ام که چون مردم نماز نیکو نگذارد  
 حق آن تمامی بجا آورد و رکوع و سجود و قراة و تسبیح او نگاهدارد و فرشتگان آن  
 نماز او را در آسمان بر ندانند از آن نماز شائع شود پس درهای آسمان  
 بگشایند و آن نماز در زیر عرش بر ندانند و آن آید که سجده کن و آمرزش خواه قرآن  
 نماز کننده را که حق تو نیکو نگاه داشته است آنگاه خواهم چشم پر آب کرد و فرمود  
 که در حق نماز گذاردگان است و آنکه حق بجا نیارد و ارکان نماز نگاه ندارد  
 چون فرشتگان آن نماز خواهند که بالا برند و درهای آسمان گشاده نگردند  
 فرمان آید این نماز را برید بر روی آن نماز کننده باز نیند پس نماز  
 بزبان حال بگوید که ضائع گردی بعد از آن بعد دین محل فرمود و ستی در  
 در سجده ابدوم میان اهل و ستار بندگان این حکایت از ایشان شنیدم  
 که وقتی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرده را دید که نماز  
 می گذارد و رکوع و سجود و حق نماز بجا نمی آورد با ستاد چون او از نماز فارغ

آمده پرسید که امروز چند سال است که بدین طریق نمازی گذارے گفت یا  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امروز قریب چهل سال است که میگذارم  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چشم پر آب کرد و فرمود که هیچ نماز نکرده  
 درین چهل سال اگر دهر دے بر سنت من نکرده باشی آنگاه فرمود که شنیده ام  
 از زبان خوابه عثمانی بارونی رحمه اللہ کہ فرماے قیامت از انبیا و اولیا  
 تا اینجا که مسلمان اند هر که از عهد نمازی بیرون آمد و برست و هر که از جواب نماز  
 بیرون نیامد بر دست زبانه دوزخ گرفتار گشت آنگاه بعد ازین محل فرمود  
 کہ وقتے در شهرے بودم نام آن شهر یاد نمائده است اما نزدیک شام است  
 بیرون آن شهر خارے بود بزرگے در آن خار مسکن داشت شیخ واحد  
 محمد الواحد غریزے گفتے استخوانی در وجود مبارک ایشان ماند بر سجاده  
 نشسته بود و دو شیر پیش در او استاده و عاگو از ترس شیران نہ توانست  
 کہ نزدیک رود نظر آن بزرگوار بر من افتاد و آواز داد کہ بیا و مترس چون  
 نزدیک شدم روے بر زمین آورد و من شستم اول سخن کہ آن بزرگ بر من  
 گفت این بود کہ اگر تو قصد یکے نہ کنی او نیز قصد تو نہ کند یعنی چنین کس است  
 کہ از وے می ترسی بعد از آن فرمود کہ چون خوف حق در دل یکے باشد هر که  
 بود از وے در خوف بود شیر خود کد ام کس است کہ از مردم در خوف نبود انقض  
 ازین بابت سخن بسیار گفت بعد از آن فرمود کہ اسے در ویش از کجا میرے  
 گفتم از بعد از فرمونیکو آمده اما باید کہ در ویش ان را خدمت کنے تا مرد بزرگ  
 گروے اما بشنوا امروز درین خار چند سال است کہ سکونت کرده ام و انہ  
 جمله خلایق عزلت گرفته ام از ترس یک چیز کہ سی سال است کہ اگر نیاید  
 ازین ترس شبے روے کریم گفتیم آن چیز کد ام است فرمود نماز است آن

نماز میگذارد و در خود می بینم و می گویم که اگر ذرّه انچه شرط نماز است فوت  
 شود ازین جمله انچه کرده ام ضائع گردد و بیک زمانه طاعت بر روی من  
 باز نماند پس اے درویش اگر خود را از حق نماز بیرون بتوانی آورد کار  
 کرده باشی و اگر نه عمری هست که بخلت از مایه و دو همه کار ضائع کرده باشی  
 آنگاه این حدیث فرمود که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرماید هیچ  
 گناہی نیست بزرگتر ازین نزدیک خداست تعالی در دنیا و دین تو بر قیامت  
 بعد از ان سخن در دو نرخ افتاده از کسی که او نماز چنانچه شرط است نگذارد و  
 حق آن بجای نارد و بر سر آن بیوقت بگذارد و در وقت نه گذارد و بعد از ان  
 آن بزرگوار فرمود مرا که استخوانی و پوستی مانده می بینی هم ازین سبب نیستند  
 حق نماز بجای آید یا نه چون حکایت بگفت سبب پیش داشت برگزشت مراد  
 او این سخن هم بگفت که عده نماز بزرگ عده ایست اگر سلامت ازین عده  
 بیرون آمدی برستی و اگر نه چنان شرمندمانی که فردا این رویه کسی  
 نتوانی نمود و بعد از ان خواجہ چشم پر آب کرد و بلفظ مبارک را اندک اے درویش  
 نماز ستون دین است و رکن ستون است پس ستون برپا شد خانه سلامت  
 بماند و آنگاه که ستون از خانه بر رفت خانه بی حال بیرون شود و چون اسلام  
 و دین را نماز ستون است هر که خلل اندر نماز نماید و فریضه و سنت و رکوع و سجود  
 اندر آید پس حقیقت اسلام و دین و جسم و جان خراب باشد بعد از ان فرمود  
 که در شرح صلوٰۃ مسعودی امام زاهد رحمہ اللہ در واسعہ مشتملہ خدای عزوجل  
 در پنج عبادت چندان تخلیط و تشدید کرده چنانچه در نماز آنگاه جسم  
 درین محل حکایت فرمود که امام جعفر صادق رضی روایت کرد که خداست تعالی  
 نصیحتی بجایا در قرآن یاد کرده است بعضی از ان خطاب است بلفظ

مع بعضی بر سبیل ترغیب و بعضی بوجه ترهیب مریدگان را و اندرین مقصد  
 جاے وصیت کرد که نماز را برپاے و ارید که ستون دین نماز است آنگاه در قصیر  
 معروف است که هر روز قیامت پنجاه موقف بایستایند و از پنجاه چیز ایشان را  
 سوال کنند اما اگر نپند از هر موسی از شرائط موسی از هر موسی ایمان و صفتهای او  
 و شناخت باری تعالی بیرون آید نیکو دگر از عهده آن بیرون نیاید بجهت اینجا  
 بدو رخ فرستند بعد از آن به موقف دوم بایستایند از نماز و فریضه سوال کنند  
 اگر از عهده آن بیرون آید نیکو و اگر نه همه از اینجا با موکلان و فرسخ فرستند  
 بعد از آن در موقف سوم بایستایند از سنتهای رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم پرسند اگر از عهده سنتهای بیرون آید بر هر دگر نه با موکلان پیش حضرت  
 رسالت نپناه صلی الله علیه و آله و سلم فرستد که این کس از امت نیست  
 که در سنتها تقصیر کرده است چون این نوانند تمام کردای پس بگریست  
 و این لفظ مبارک براند که وای بر آن کس که فرداے قیامت از رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم شرمند مانده پس او را جاکجا باشد چون از روی  
 شرمند باشد پیش که رود یک بعد از آن چون خواهد این نوانند تمام کرد و هر کس  
 بازگشت الحمد لله علیه ذاک مجلس سویم روز چهارشنبه دولت بایوس  
 یکشنبه شش نفر در پیش از جانب سمرقند آمده بودند و بخدمت نشست  
 از هم چنان مولانا بها و الدین بخاری که ملازم صحبت خواجه بود و در آمد نشست  
 بعد او و حکمرانی آمد روی بر زمین آورد نشست سخن درین بود که نماز  
 فریضه تاخیر کنند تا وقت بگذرد و قضا بگذارد بر لفظ مبارک اند که زسه  
 مسلمانان که ایشان اند که نماز در وقت بگذارد و تاخیر کنند تا وقت بگذرد  
 بست نماز و ای مسلمانان ایشان که در بندگی کرده اند موسی تقصیر کنند آنگاه

همدین محل فرمود که در شهر بودم مسلمان آن شهر را رسم بود که پیش از وقت  
برای نماز مستعد شد و بعد از طریق منتظران استنادند که از ایشان سوال  
کردم که درین حکمت چیست که پیش از وقت هر چه مستعد می شوید بگفتند آن  
سبب آنکه چون وقت نماز در آید بر فوراً از ادا کنیم و چون مستعد نباشیم پس  
وقت بگذرد و فردا این روز بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چگونه  
نباشیم که حدیث را را خبر کرده است و فرمان داد و قال ایمنه صلی الله علیه و آله  
وسلم عجلوا یا عجلوا یا عجلوا قبل الوت و عجلوا یا عجلوا قبل الوت یعنی بشتابید در  
توبه کردن پس از مرگ و بشتابید در گذاردن نماز تا آنکه فوت نشده است  
بعد از آن حکایت دیگر فرمود که در روضه امام محبی حسن زنده رویی در روضه شریف  
و دیده ام و پیش مولانا حسام محمد بخاری که استاد این شکسته بود گذرسته ام و  
این حدیث را ایشان یاد دارم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
من اکبر الکبائر اجمع بین الصلوة یعنی بزرگ ترین گناهان آنست که نماز  
فراموشی را تاخیر کنند تا وقت بگذرد و یکجا هر دو نماز بگذرانند بعد از آن فرمود  
که در مجلس خواجہ عثمان بارونے نور الله مرقدہ حاضر بودم از ایشان شنیده ام  
بروایت ابوهریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که  
نماز دیگر را تاخیر کند تا فرو شود آفتاب بدان وقت که متغیر گردد و روشنائی  
سے رود بزه منده شود پس باران روزی زمین آورد و گفتند یا رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم وقت اذ تعیین شود فرمود وقت این است آنکه  
آفتاب رنگ خود را گردانیده باشد و روشن باشد بزرگ خود یعنی زرد  
نه گشته باشد اندر تابستان و زمستان همین حکمت دارد و بعد از آن فرمود  
در هدایه نقه این حدیث بخشسته و دیده ام بخط شیخ الاسلام خواجہ عثمان بارونی رح

کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ است اَسْفَر بِالْعِجْرِ قَائِمًا اَعْظَمُ لِلْجَسَدِ  
 یعنی نماز باید اور روشن تر بگذارد تا گو آب پیشتر یا بید و در نماز پیشین سنت  
 آنست کہ تاخیر کینند تا ہوا خنک شود آنگاہ بگذارد و رابستان و در زمستان  
 ہمین کہ سایہ گشت نماز پیشین بگذارد چنانچہ در حدیث آمده است از  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اَمْرٌ دُوَّ اَبَا لِنَظَرٍ فَاِنْ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ  
 یعنی در تابستان نماز پیشین در جنگ گاہ بگذارد بعد ازان فرمود کہ وقتی  
 خواجہ پایزید بسطامی رحمۃ اللہ تعالیٰ را نماز بامداد قضا شد چند ان بگریست و  
 نوحہ کرد و زار سے کرد و مالتف آواز داد کہ اسے پایزید چند ان گریہ کردے  
 کہ نماز بامداد فوت شد آن نماز ہزار نماز را ثواب و زمانہ اعمال تو نبشتہ شد  
 آنگاہ فرمود کہ در تفسیر محبوب قریشی نبشتہ دیدہ ام کہ ہر کہ بیخ نماز پیوستہ  
 بگذارد تا فرواے قیامت پیش او شدہ آن نماز سے روو بعد ازان بر حفظ  
 مبارک راند و این خبر فرمود کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ  
 ہر کہ نماز نیست اور ایمان نیست آنگاہ فرمود قال علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 الایمان لمن الصلوٰۃ کہ ہدین محل حکایت فرمود کہ شنیدہ ام از زبان  
 شیخ الاسلام خواجہ عثمان ہارونی رحمہ اللہ کہ در تفسیر امام زہد آید کہ است قول  
 لِلْمُتَعَلِّمِينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ یعنی چنان باشد کہ ویل چاہی ست  
 اندر دوزخ و گر وہ سے گویند کہ وادی ست اندر دوزخ در ان دادے  
 عذاب سخت و آن عذاب نباشد مگر کسانی را کہ نماز را از وقت تاخیر کنند و  
 در وقت نگذارند بعد ازان ویل را تفسیر فرمود کہ دلیل ہفتاد ہزار بار  
 بخند اسے عز وجل بنا لہ از درد و عذاب آن کہ بار باین عذاب چنین سخت  
 ہائے کرام طاغیہ خواهد بود فرمان آید بر اسے آہانکہ نماز در وقت نہ گذارند



و قضا کنند آنگاه فرمود که وقتی امیر المومنین عمر خطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ نماز  
شام بگذارد و در آسمان نگردد ستاره در آسمان پیدا شده اند رخا نهفت  
کفارت آن برزده آزاد کرد و این از سبب آن بود که چون آنستاب  
فرو شود تا خیزند در حال نماز مغرب بگذارد که سنت است بعد از آن سخن  
در صدقه افتاده بود بر لفظ مبارک را ندید هر که گرسنه را سیر کرد اند حق سبحانه  
تعالیٰ روز قیامت میان او و میان دوزخ هفت حجاب پیدا کرد که بزرگ  
هر حجاب پانصد سال راه باشد آنگاه سخن سخن در دوزخ گفتن افتاده بود  
بر لفظ مبارک را ندید هر که سوگند دروغ خورد که خانمان خود را ویران  
کرده باشد و ذخیره برکت از آن خانه برگیرند آنگاه همدین محل حکایت فرمود  
که وقتی در مسجد جامع بغداد مذکور بود مولانا عماد الدین بخارے گفتند بی  
از حد در مصالح بود و تذکیر می کرد و این حکایت از وی شنیده ام فرمود که گو  
خداے عزوجل بر همه مومنی صلوات اللہ علیہ صفت دوزخ می کرد فرمان آمد  
که یاموسی اندر دوزخ ما ویه وادی آفریده ام و آن ما ویه هفتم دوزخ است  
از همه پر هول تر و تاریک تر و آتش آن هم تاریک و تیز تر و عذاب سخت تر  
نوار و کوزم در آن بیشتر و سنگها کربت است اندران دوزخ که هر روز آن را  
می تابند پس اے موسی یک قطره که از آن کربت است اندر دینا افتد همه آبهایی  
دینا خشک گردد از میز می آن کوه ما فروریزد از شورش آن هفت طبق زمین  
بشکافد از کرمی آن پس اے موسی آن عذاب بدین سختی از برای تو و اگر تو  
آفریده اندیکه از برای آن کسان که ستیزه کاری کنند در نماز یعنی نه گذارند و هم  
از برای آن کسان که سوگند دروغ خوردند بنام من آنگاه همدین محل فرمود  
که بزرگ بود او را خواجہ محمد اسلم طرے گفتندی وقتی در کار خدمت ایشان

سوگند راست بر زبان را ندم و این در حالت سکر بود چون در عالم صحو آمد پرسید  
 که من سوگند امروز خورده ام گفتند آری فرمود که چون امروز نفس من خیره باشد  
 که بدین سوگند راست خورده و فردا سوگند دیگری خورده خواهد شد چون عادت  
 شد بعد هضم را ندم تا بگویم سخن نه گویم خدمت خواجہ چهل سال زبست بر تیج  
 آفریده سخن نگفت کفایت آن یک سوگند راست که خورده بود بعد از آن عاقل  
 التماس نمود که اگر خدمت خواجہ را کار آمدی گفت اشاره کردی و با اشاره کار نمود  
 چون خواجہ این فوائد تمام کرد مطلق و دعا گوردی بر زمین آورد و هر کسی بازگشت  
 خواجہ بشغول گشت الحمد لله علی ذلک مجلس چهارم روز و شنبه سعادت پاپیو  
 حاصل شد آنروز شیخ شهاب الدین سهروردی و خواجہ اجل شیرازی و شیخ سیف الدین  
 باخرزی رحمۃ اللہ علیہم از برای دیدن آنده بودند سخن در آن افتاده بود  
 که صادق در محبت کیست بر لفظ مبارک را ند که صادق در محبت کسی بود  
 که چون بلاست دوست باز گردا و بطبیع رغبت آن بالا را قبول کن بعد از آن  
 شیخ شهاب الدین سهروردی رح فرمود که صادق در محبت کسی بود که در عالم  
 شوق لاشیتاق غالب باشد اگر صد هزار تیغ بر سر او زنند و راهیج خیزد باشد  
 بعد از آن خواجہ اجل شیرازی رح فرمود که صادق و دوستی دوستی کسی بود  
 که اگر او را ذره ذره کنند و بر سر آتش سوزند و خاکستر کنند او در آن دم نمزند  
 صادق باشد بعد از آن شیخ سیف الدین باخرزی فرمود که صادق در دوستی  
 موسی کسی بود که همیشه او را صریح برسد او در مشا هده دوست را فراموش  
 نکند و هیچ اثر آن پیدا نشود و انگاه شیخ الاسلام خواجہ بعین الدین اولم الله  
 تقوا فرمود این سخن به شیخ شهاب الدین نزدیک ترست و سابق است و ایضا  
 در آثار او لیافشته دیده ام که وقتی را بعد بصری خواجہ حسن بصری و مالک دینا

وخواجہ شفیق بلخی رحمۃ اللہ علیہم ہر سہ در بصرہ یکجا نشستہ بودند سخن در صدق  
محبت می رفت ہر کسے سخن در دوستی بیگفت ہر چنان خواجہ حسن بصری رح  
گفت کہ صادق در دوستی مولیٰ کسے بود کہ چون او را در دے و مختے رسید او  
در آن صبر کند را بکہ گفت اے خواجہ ازین بوسے منیٰ می آید آنگاہ مالک نیار  
گفت کہ در دوستی مولے کسے صادق ست ہر بلای و جفاے کہ از دوست  
بدین کس برسد او در آن رضا طے کند و بدان راضی باشد را بکہ فرمود کہ یا ازین  
بالیستے بعد از آن خواجہ شفیق رح فرمود کہ در دوستی مولے کسے صادق بود  
اگر او را ذرہ ذرہ گردانند بدان دم نرزد را بکہ فرمود کہ چون او را المی و حرمے  
برسد او در آن مشاہدہ دوست فراموش نہ کند آنگاہ خواجہ فرمود کہ ما ساینز  
قرار ست شیخ سیف الدین باختری رح فرمود کہ سخن در صدق محبت ہمیں ست  
آنگاہ سخن در خندہ افتاد بر لفظ مبارک رساند کہ در اصل خندہ قہقہہ کہ یکے اند  
گناہان کبیرہ است در میان اہل سلوک ہمیں خندہ قہقہہ است آنگاہ فرمود  
اول بازی خندہ قہقہہ است آما در گورستان منع آمدہ است کہ آن جایگاہ بہتر  
ست نہ جاب لہو و بازی زیر اچہ در خیر ست از رسول اللہ صلی اللہ علیہ و  
آلہ و سلم ہر گاہ کہ کسے در گورستان بگذرد و دکان گویند کہ اے فاضل اگر توبہ کنی  
کہ ترا چہ پیش ست گوشت و پوست بر اندام تو بریزد بعد از آن بر لفظ مبارک  
راند و ہمہ رین محل این حکایت فرمود کہ وقتی در کربلا من و شیخ او حد کہ مانے  
سافر بودیم پیری فتنی از حد پیش بزرگ و صاحب نعمت و مشغول اما مشغولی  
کہ در آن بزرگ دیدم وقتی کسے را چندان مشغول ندیدم الغرض چون او را  
در یافتیم سلام کردیم دیدیم کہ ہمیں روحی در ایشان ماندہ بود گوشت و پوست  
گوئی در ایشان بنود آن بزرگوار سخن نیز کمتر میگفت در خاطر گذاریندم کہ این

بزرگ را بپرسم کہ حال با چرا چلیست کہ چنین ضعیف و حقیران بزرگوار شدہ اند  
 ضمیر روشن کہ دروسے بود پیش ازین کہ ما میگویم او بر فورم کاشفہ کرد کہ اسے  
 درویش روزے درویش یا پارسی در گورستان میگذشت نزد یک گور  
 قرار گرفت چون شب ستم قضا را آن پیروی ہو بگفت مرا خندہ تہقہہ آمد از آن گور  
 آواز برآمد کہ اسے غافل کہے را کہ این مقام پیش و حریف کہ بچو ملک الموت  
 مونس اوست و درین خاک مار و مور بود او را با خندہ چه کار بود ہمین کہ این  
 شنیدم آہستہ بر خاستم دست یا ربوسیدم او را و داغ کردم او جاکہ رفت  
 من بیادم درین غار قرار گرفت چنانچہ از ہیبت این سخن در گذاریم و ہر روز بر بخیر  
 سے ریویم و این یاد سے کہ تم و امر و زمت پہل سال ست کہ از ششم این خندہ  
 تہقہہ سوے آسمان ندیدہ ام و شرمندہ ام کہ فردا این روسے چگونہ خواہم نمود  
 بعد از آن ہمدین محل حکایت فرمود بزرگے بود کہ او را خواہ عطا سلی گفتند  
 چہل سال او جانب آسمان ندیدہ پرسیدند کہ چرا چندین می گری گفت کہ از ترس  
 گور و ہیبت قیامت بعد از آن پرسیدند اینکہ جانب آسمان نمی بینی از کجاست  
 فرمود کہ از شرم گناہ کہ بسیار کردہ ام و در مجلس خندہ تہقہہ زدہ ام ازین سبب  
 دیدہ بالا نمی کنم و بسوے آسمان نمی بینم بعد از آن حکایت دیگر فرمود کہ خواہتم موصی  
 کہ یکے از بندگان طریقت بود ہشت سال بگریست کہ گشت دیو ست از رخسار  
 مبارک ایشان سے رنجت آنگاہ بعد از نقل او را در خواب دیدن گفتند  
 خداے تعالی با شما چہ کردہ است گفت بیامزید اما آن زمان کہ بالا بر آوردند  
 چون زیر عرش بر وند سجدہ کردم االہ زمان و ترسان خطاب آمد کہ فتح چرا چندین  
 بگریستے مرا غفار زندانستی سر بچہ نہادم و مناجات کردم استغفار میدانستم  
 اما از ترس خضوع گور و ہیبت قیامت و درشتی ملک الموت میگریستہ کہ در آن

تنگ محمد طال من چگونہ خواہد بود بعد از ان فرمان شد کہ چون ازین ترسیدے  
 باز کرد کہ از ان ترس امین گردانیدم و ترا بیا مرزیدم آنکاه فرمود کہ دستتے در  
 سیدستان برابر خواجہ عثمان باروئے رخ مسافر بودم در مقامے صومعه بود در آن  
 صومعه در پیشے شیخ صدر الدین محمد احمد سیدستانی گفتندی از حد مشغول و بزرگ  
 من چند روز ملازم صحبت او بودم ہر کہ در صومعه ایشان بیامدے محرم باز نہ گشتی  
 در عالم غیب رفتہ چیزے بردست او دادی و این سخن بگفتے کہ این درویش  
 را بدھای ایسان یا دکنید من ایان خود در گور سلامت توانم بردکارے  
 کردہ باشم الغرض آن بزرگوار چون حکایت گور و میت مرگ بشنیدے  
 چنان بر خود بلزیدے کہ برگ بید بلززد و از چشم خون روان شدے گوئی  
 چون چشمیر آب مست بعد از ان ہفت شبان روز در عالم گریہ بودے اما  
 ایستادہ و دو چشم در ہواداشتمہ است کہ مار از گریہ نمودن او گریہ کشادے  
 کہ این چہ مرد دست و این چہ بزرگ است بعد از ان چون از ان عالم فارغ  
 آمدنیشے روی سوی ما کردی و گفتے اے عزیزان کسے را کہ مرگ در پیش  
 است و حریفے ہجو ملک الموت و روزی ہجو روز قیامت پیش باشد اورا بانوہا  
 و قرار دہندہ و خوشدلی چہ کار بود و بکار دیگر مشغول شدن چگونہ خوش  
 آید آنکاه فرمود کہ اے عزیزان اگر شمارا از حال خفقان زیر خاک کہ اسیر  
 مور و مار اند و مجوس در زندان خاک اند اگر ذرہ معلوم شود کہ برایشان چہ  
 معاملہ سے رود استادہ بر خود بگردانختے چون نمک آب گردیدے آنکاه فرمود کہ  
 عزیزان وقتے دھاگو در بصرہ بزرگے را دید از حد مشغول برابر او در گورستانی  
 بودم و او صاحب کشف بود و نزدیک گوری من و آن بزرگ نشست بودم  
 کہ مردہ آن گور را عذاب ے کردند اما غذایی سخت آن بزرگ چون معاینہ دید

نمره بزرگ و بیفتا و چون بدیدم جان داده بود ساحتی شد که بر خود چون نمک بگذشت  
آب شد و ناپدید گشت از خوفیکه در آن بزرگ دیدم و قتی در بیج آفریده ندیده  
بودم و نشنیده بودم انگاه فرمود آنچه آنان بخود فرو شدیم که هر روز بر خود میگذارم  
از بهیبت گور باشما بعد از سی سال سخن گفته ام و این حکایت کرده ام پس اے  
خوهران این مقدار که مردم بخلق مشغول گرد و پس در کار خود چسبنا شد  
زیر پایه همه مقدار که مردم به خلق مشغول گرد و از خدا عجز و جل بازی ماند پس باز  
میگردند و دنبال زاد و راه مشغول گردید که ما همه آن پیش داریم که سلامت توانیم  
گذشت این گفت و دو خوا پیش داشت بر دست من داد و خود بر فراست  
در گری مشغول شد بعد از آن خواهی هاسی بگریست پس اے درویش  
بدان خدا اے که جان من اندر قبضه دست از آن روز باز نا یافت امروز  
دعا گوین دست و از بهیبت مرگ و گور هر روز در گدازم و از ترس بر خود  
می ریزم و زاد و راه ندادم که بدان توت از آن ترس بگذرم انگاه فرمود  
که از نگاه کبیره است در گورستان طعام و آب خوردن بهوای نفس یعنی عدا  
و قصد آپس دوست ملعون و منافق انگاه ملائیم این معنی حکایت فرمود که  
در روضه امام یحیی ابوالخیر زندوستی رفته دیده ام از رسول الله صلی الله  
علیه وآله وسلم من اکل فی القابر طعاماً او شراباً فهو ملعون و منافق یعنی هر که  
بخورد در مقبره طعام و شراب پس او ملعون و منافق است بعد از آن  
همدین محل حکایت فرمود که قتی خواجه حسن بصری رح در گورستان میگذاشت  
طایفه مسلمان را بید که در گورستان طعام و شراب مشغول بودند نزدیک  
ایشان شد و گفت اے خواجگان شما منافقین یا مسلمانان این سخن  
ایشان را دشوار نمود و خواستند تا بد کنند خواجه فرمود من بهر آن می گویم

کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے فرمایا کہ درگورستان طعام  
 و شراب خورد او منافق باشد زیراچہ این مقام ہدیت و عبرت است کہ معانیہ  
 سے کہند و بعضے بہتر از شما درین خاک خفته اند و اسیر مور و مار و درزند ان عجول  
 ماندہ و گوشت و پوست و پیر زندہ و جمال ایشان با خاک یکسے شدہ شما ہر دست  
 خود آن چنان عزیزان را بنجاک سپردید شما را چگونہ دل سے شود کہ انجا طعام  
 و آب میخورید و لہو و لعب مشغول سے شوید چون خدمت خواجہ انیمعی را ایشان  
 بگفت علی الفور جوانان ثابت شدند کہ باز گردیم شما بخجید بعدہ خدمت  
 خواجہ ہمدین محل حکایت دیگر فرمود کہ دریا حین نشہ دیدہ ام کہ وقتے حضرت  
 رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر قوسے گذشتہ کہ درخندہ و لہو و لعب مشغول  
 اند حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با ستاد و سلام گفت ایشان  
 در حال نجاستند ہر سہمہ روسے بر زمین آورند چون بنندگان دست پیش  
 آورده با ستادند حکمے کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بودہ بر  
 پنج حکم فرمود کہ اسے برادران شما از مرگ این شدید ہر سہمہ با اتفاق گفتند کہ خیر یا  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس فرمود چگونہ درخندہ و لہو و لعب جزوان  
 غافل و ارا مشغول گشتہ اید نصیحت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 مسلم چنان در ایشان اثر کرد کہ پیش ہیچکس آن طائفہ را درخندہ ندیدہ انگاہ  
 خدمت خواجہ فرمود کہ مشائخ طبقات و اولیاء صفات طریقت و امامان دین و مجتہدان  
 معرفت کہ از جملہ دنیا و انجہ در دنیا است تبرا گردند سبب آنکہ خجیدین عقاب  
 ہدیت و عبرت پیش میدیدند انگاہ فرمود کہ در مرتبہ سویم کہ آن را نیز نایل سلوک  
 گناہ کبیرہ می نویسند آنست کہ پنج گناہ بزرگ تر از ان نیست کہ بہرادر مسلمانے  
 را ای موجب بیازار و خیا پنچہ در نقص کلام اللہ مسطور است کہ فرمان سے شود و الین

یو ذون المومنین بغیر ماکتبہ وقتدا چلو اہتا ناو اٹا مبینا مئی چنین باشد  
 رنجائیدن براور مسلمان از گناہ کبیرہ و بخش رسول اللہ صلی اللہ علیہ و  
 آلہ وسلم و بخش خداے عز و جل است بعد از ان خدمت خواجہ حکایت  
 فرمود در وقتے ملکہ بہ ظلم و تعدی دست دراز کردہندگان خدا ایرادت و جبر  
 ہلاک میگرد و در عذاب میداشت بعد از ان بعد مدتی ہمان ملک ظالم را پیش  
 و رسید کنکرے در بغداد استادہ دیدند موے سر ویش پرانگندہ و در خاک  
 کیے شدہ و از ان غافل قاعدہ تمام برگشتہ و خاکستر بر اندام انداختہ و خراب  
 و منقض گشتہ است شخصے اورا شناخت پرسید کہ تو ہمان ملکی کہ در مکہ بہر خلق  
 ظلم و تعدی میکردی شرمندہ شدہ گفت کہ تو مرا از کجا شناختہ و چہ دانے  
 گفت ترا آن روز بان نعمت و دولت دیدہ ام استادہ بہر خلق خداے  
 نبی بخشیدی دست ظلم و تعدی دراز کردہ بودی گفت آری در الوقت بندگان  
 خداے را بہموجبہ می رنجانیدم و شتم بہ ایشان میگردم لاہرم سراسے خود دیدم  
 بعد از ان خدمت خواجہ حکایت فرمود کہ وقتے در بغداد بودم خدمت خواجہ  
 در کنارہ و جلد صومعہ دیدم و سان صومعہ بزرگے مسکن داشت چون سرور ان  
 صومعہ کردم سلام گفتم جواب سلام باشارہ باز داد و ہم باشارہ فرمود کہ  
 بنشین زمانے بہ شتم روی سوی من کرد گفت اسے در ویش قریب پنجاہ  
 سال باشد کہ از خلق عز و جل گرفتہ ام و اینجا مسکن ساختہ ام چنانچہ شمسایان  
 مسافرت میکنند مرا نیز در عالم ہمین نوع مسافرت بلوے در شہرے رسیدم  
 بزرگے از دنیا داران دیدم استادہ از بر اسے و او سے خلق خدا ایراد و بخش  
 میداشت و در ان غلو میکرد من او را ہیچ نہ گفتم و باز نہ شتم و دیدہ و نا دیدہ  
 میکردم و میگذاشتم ہا تف غریب آ و از او کہ اسے در ویش چہ شدی اگر برای ت



با آن دنیا دار میگفتی که از حق تبرس و با خلق زیادتی کنی از سخن تو از ان ظلم  
 باز ماندی اما بر سیدی از ان دنیا دار که لطف میکند از ان باز خواهد ماند از  
 آن روز که او از غیب شنیدم از غایت شرمندگی سالها بر آمد که درین  
 صومعه سکین ساخته ام و پاسه خویش ازین مقسم بیرون نیاورد و ام و دین  
 اندیشه فرو شده ام اگر فردا قیامت ازین سالها پرسند جواب چه گویم  
 پس اسے در خویش از ان تاریخ باز قسم بر زبان راندم که پیش طر فی برزم  
 که چیزی بنیم تا بدان فعل مقرون نگردم که فردا قیامت بگویند یا گویا  
 بعد از ان چون ناز شام شد یک کاسه شام و دو نان جوین و یک کوزه آب  
 از هو پیدا شد این بزرگ و دعا گو یکجا افطار کرد چون روان شدم و وسیع  
 از زیر مصلای بیرون آورد بدعا گو داد و دعا گو روی بر زمین آورد و باز گشت  
 بعد از ان بر لفظ مبارک راند که مرتبه چهارم در سلوک آنست که یک از گناه  
 کبیره همین است که چون مردم نام خدا سے عز وجل بشنود و یا از کلام اللہ بشنود  
 پس باید که دل نرم شود و از بسبب خدا سے تعالی اعتقاد و در ایمان زیاده شود  
 و اگر عیاذ باللہ در شنیدن ذکر خدا تعالی و خواندن کلام اللہ دلهای شنوندگان  
 نرم نه گردد و اعتقاد و ایمان زیاده نشود بلکه در خنده و لهو و لعب مشغول شود  
 پس یک از گناه کبیره همین است چنانچه در کلام اللہ مسطور است و فرمان میشود

إِنَّهَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ اللَّهِ زَادَتْهُمْ  
 إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ امام زاهد در تفسیر خود می نویسد که معنی این آیت  
 ایشان باشد که مومن حقیقت آن کسانی اند که چون نام خدا تعالی بشنوند و اعتقاد  
 در ایمان ایشان زیاده گردد ایشان مومنانشد پس هر که ذکر خدا تعالی بشنود و خواند  
 کلام اللہ هر که بتدریس حقیقت بداند که آواز منافقانست انگاه همین محل نرم

که لا و نه سے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر قوسے گذشت آن طایفه را دید  
 ذکر خدا سے تعالیٰ میگویند مگر در خنده و لهو مشغول اند و بیخ از ذکر و خواندن دلها  
 ایشان نرم نمی شود پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با ستاد و گفت  
 و هو طایف ثلاث منافقون یعنی این طایفه سویم منافقانند که در شنیدن کلام اللہ  
 هیچ دل ایشان نرم نگردد و آنگاه حکایت فرمود که خواجہ ابراهیم خواص بر جماعتی  
 گذشت ایشان از ذکر آن بودند نشسته ذکر می گفتند همین که خواجہ ابراهیم نام  
 خدا سے عز وجل بشنید چنان ذوق در وی پیدا شد که خواجہ ابراهیم در رقص شد  
 هفت شبانه روز در رقص بیہوش بود که خبر از خود ندانست ہر بار کہ بہوش باز آمد  
 نام خدا سے بر زبان راندے باز در عالم بیہوشی مستغرق شد ہمین ہفت  
 شبانه روز برین منوال بود و چون بہوش باز آمد تجرید وضو کرد و دو گانہ  
 نماز بگذارد و سر بسجود نہاد و باز گفت یا اللہ سر بر نہ کرد جان بداد آنگاہ خواجہ  
 چشم پر آب کرد و این بیت بر لفظ مبارک راندے عاشق بہواسے دوست  
 بیہوش بود و نہ یا و موجب خویش مدہوش بود و کہ بخش خلق حیران باشند  
 نام تو درون سینه و گوش بود و بعد از آن خواجہ حکایت فرمود کہ وقتی در خانقاہ  
 خواجہ یوسف چشتی رہ چند نفر در ویش صاحب جمال و نعمت در دایرہ حاضر بودند  
 و ماگو نیز حاضر بود این بیت گویندگان می گفتند چنان در وعاگو و بدان در ویشگان  
 در گرفت کہ ہفت شبانه روز مدہوش بودند کہ خبر آن نداشتند و در رقص بودند  
 ہر بار کہ گویندگان میخواستند بیتی دیگر بگویند ہمین بیت میگو یا ندیم ازیشان  
 آن در ویشگان و نفر چنان بخیر شدند کہ در زمین افتادند خرقة بر قرار ماند و آن  
 در ویشگان ازیشان ناپید شدند چون خواجہ این فائدہ تمام کرد و خلق باز گشت  
 خواجہ در تلاوت مشغول شد الحمد للہ علی ذلک مجلس پنجم روز دوشنبہ دولت پاپور

حاصل شد شیخ جلال شیخ علی سنجری شیخ محمد اوجدهشتی و بزرگان دیگر خدمت  
حاضر بودند سخن درین بود که مگر لیکن در شیخ چیزیکه از عبادت مست و زنده است اهل  
سلسله بعد از ان بر لفظ مبارک را ندکه آن شیخ چیز اول آنست که مگر لیکن  
در روسے مادر و پدر فرزند ان را یکے از عبادت مست زیر اچه در خبر است اند  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر فرزندے در روسے مادر و پدر بدوستی  
خداے تعالیٰ بنکر دجے پذیرفته در نامہ اعمال او بنویسند و ہر زمانیکہ فرزندے  
در پائے مادر و پدر بودہ زند حق تعالیٰ ثواب عبادت ہر ارسال و زمانہ اعمال او  
بنویسند و اورا بیامرزند و بعد از ان ہمدین محل بر لفظ مبارک را ند وقتی خواہے  
گناہ گاری و فساد کاری از جہان نقل کرد و اورا در خواب دیدند کہ میان حاجیان  
مے خرامد خلق را تعجب پیدا شد پرسیدند کہ این دولت از کجا یافتی کہ ہیچ عمل نیکو  
ند کردی گفت آری ہمچنان مست آما مادرے نزال داشتہم آن زمانکہ از خانہ  
بیرون آمدے سر در پائے مادری آوردہم مادر دعا کردے خدا یقینے ترا بیامرزند  
و ثواب حج روز می کند حق تعالیٰ دعاے مادرے تجاب کرد و مرابیا مرزید و میان  
حاجیان در بہشت بخرامیدم بعد از ان ہم ملائم انیمعی حکایت کرد کہ وقتے خواہم  
بایزید را پرسیدند کہ این دولت از کجا یافتی فرمود کہ وقتے کہ کودک بودہم  
ہفت سالہ مسجد میرقم پیش استاد قران می خواندہم درین آیت کہ فرمان میشود  
یا لوالدین احسانا از استاد معنی این آیت پرسیدم گفت دین آیت فرمان  
میشود کہ خدمت مادر و پدر را ایجہ کنید چنانچہ خدمت کہ پروردگار شما امہین  
کہ از استاد این بشنیدم تختہ بستہم پیش مادر آمدہم سر در پائے مادر آوردہم  
کہ اسے مادرین امروز ہمچنین شنیدم کہ خداے تعالیٰ چنین فرماید از خدا استیجا  
بخواہ تا چنانچہ حق تست ترا خدمت کنم چو این عرض داشت پیش مادر و پدر

کردم و نش برین مسکین بسوخت و دو گانه نماز بگذارد و دوست من بگرفت و روس  
 سوخته قبله کرد مرا بنجد اے سپردن این دولت از ان یافتم که دعای مادر یون  
 دویم آنکه وقتی شبی از شهابی رستان مادر من نیم شب آب طلبید که کوزه آب  
 کردم بگرفت دست نهادم مادرم در خواب بر رفت من بیدار نه کردم چنانچه آخر  
 شب بیدار گشت مرا با کوزه استاده دید آن زمان که کوزه آب از من بستاند از  
 غایت سر پا پوست کف دست من با کوزه برآمد سر دشته بود شفته که در دست  
 سرم را در کنار گرفت و لوسه داد و گفت ای جان مادر رخ بر روی مرا دعا کرد که  
 خدا اے تعالی ترا بیاورم ز حق تملای دعای مادر استجاب کرد این همه دولت از  
 دعای مادر یافتم بعد از ان فرمود که مرتبه دویم آنست که مگر لیستن در مصحف یکے  
 از عبادیت ست زیر پاچه در شرح اولیا بنشته دیده ام هر که در کلام اللہ نظر کند  
 و یا بخواند خدا اے تعالی بفرماید تا دو ثواب در نامه اعمال او بنویسند یکے ثواب  
 بخواندن قرآن و یکے ثواب مگر لیستن و هر حرفیکه در کلام اللہ باشد حق تعالی  
 بفرماید تا بعد و هر حرفی و دیگری در نامه اعمال او بنویسند و ده بدی پاک گردانند  
 بعد از ان دعا گوئاس کرد که مصحف در لشکر و جای که بسفر و عند برابرتوان برد  
 یا نه فرمود و راول اسلام چندان آشکارا بنود رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله  
 وسلم در سفر مصحف برابر بنی بردی و بگفت که دانند که چیزی خطائی شود و مصحف بر دست  
 کفار افتد اما در آنچه اسلام وقتی که آشکارا شد مصحف را برابر بردی بعد از ان  
 بمدرین محل فرمود که سلطان محمود غزنوی امارا اللہ برمانه را بعد وفات بخواب  
 دیدند پرسیدند که خدایتعالی با تو چه کرد گفت شبی از شهابی من در خانه کی همان  
 بودم در طاقی مصحف بود با خود گفتم که مصحف اینجا است من چگونه خیم باز گفتم که مصحف  
 را ازین موضع بیرون فرستم باز در خاطر گذشت که بر اے آسایش نویسنش

نصف را چگونہ بیرون فرستم چون وقت نقل رسید نقل کردم مرا ہم بدان مصحف  
 بنشیند بعد از آن بر لفظ مبارک را ندید کہ در مصحف نگردید کہ مگر خداے تعالیٰ  
 روشنائی چشم او زیادہ شود ہیچ گئے آن چشم ہر دنیا و خشکی نہ پذیرد انگاہ ہمدین  
 محل حکایت فرمود کہ وقت بزرگے بر سجادہ نشین شد بود مصحف پیش بود نا بیناے  
 بیاد روی بر زمین آورد و التماس فرمود کہ چندین تداوے کردم این چشمہاے  
 من نیکو نشد اند اکنون بر شما آمدہ ام تا این چشمہاے من نیکو شوند فاختہ درخواست  
 دارم آن بزرگ مستقبل قبلہ شدہ فاختہ خواند مصحف کہ در پیش داشت بردست گرفت  
 و بر سر دوشتم او مالید چشم او چون چراغ روشن گشت بعد از آن فرمود کہ در جامع الحکایت  
 نبشتہ دیدہ ام کہ در روزگار پیشین جو آنے فاسق بود کہ از فسق او مسلمانان را  
 نفرت گرفتہ بود ہر چند کہ او را مانعے شدندی شنید الغرض چون نقل کرداد را  
 درخواست دیدند کہ تا بجے بر سر و دواجے در کمر بستہ و خرقہ در بر پوشیدہ فرشتگان  
 را فرمان شدہ است تا در پشت بر بندازوے پسیدند کہ تو مرد فاسق بودی  
 این دولت از کجایافتے فرمود کہ در دنیا یک خیر است در وجود من آمدہ است  
 و این آن بود کہ جائے مصحف را بدیدے برخاستی آنجا در خدمت اشارہ شد  
 و با حرمت تمام دروے نظرے کردے حق تعالیٰ جلہ گناہان مرا بدین یک چیز عفو  
 کرد و مرا در کار مصحف کرد و بیا مرزید و این درجہ روزے کہ بعد از آن بر لفظ  
 مبارک را ندید کہ سویم مرتبہ آن بست کہ اگر کسی در رزے علما بنگرہ حق تعالیٰ  
 فرشتہ بدان نظر بیا فریاد روز قیامت آن فرشتہ مرا و را آمرزشے خواہد  
 از خداے عزوجل بعد از آن فرمود ہر کہ دوستے علما و مشائخ در دل بود خدایتنا  
 ہزار سالہ عبادت در نامہ اعمال او عیشتن فرماید و اگر درین میان میرد  
 حق تعالیٰ درجہ او چون درجہ علما گرداند و مقام او علین باشد انگاہ فرمود

کہ در فقاوے ظہیر پیر بشتہ دیدہ ام از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ در رو  
 علما بسیار بنگر دو با ایشان برود و بسیار وقتا ہفت روز ایشان را خدمت کند حق کفایت  
 گناہ او را تمام در گذارد و نیکی ہفت ہزار سالہ و زنامہ اعمال او بولید کہ روز  
 بہ روزہ گذرانیدہ باشد و شب بقیام و این حکایت فرمود کہ مردے بود در ایام  
 پیشین ہر وقتیکہ علما را یا مشائخ را بیدیدے روے از ایشان بگردانیدے و از  
 حسد ایشان نتوانستے کہ بہ بید الغرض چون آن مرد نقل کرد او را در گور فرود  
 آوردند ہر چند کہ روے بجانب قبلہ میکردند روے از جانب قبلہ سے گشت جانب  
 دیگرے شد خلق را تعجب و حیرتے پیدا شد ہا قے آواز داد کہ اسے مسلمانان خود را  
 و این مرد را چہ رنجہ دارید این مردے بود در دنیا از علما و مشائخ روی بگردانیدے  
 پس ہر کہ از علما و مشائخ روے بگرداند حاجت نویس ازوے باز دایم و از دیان  
 را اندگان بگردانم و فرودے قیامت وی را چون روی خرس برانگیزم بعد از ان فرمود  
 کہ مرتبہ چہارم در خانہ کعبہ دیدن ست و یکے از عبادت ست رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر کہ در خانہ کعبہ نزاد با اللہ شرفا و تعظیما دیدہ ہو و یکے از عبادت  
 باشد ہر کہ جانب خانہ کعبہ نزاد با اللہ شرفا و تعظیما بنگرد و در گریستن ہزار سالہ عبادت  
 و ثواب حج و زنامہ اعمال آن کس بولید و او را یکے از کرامت کنند بعد از ان فرمود  
 کہ مرتبہ پنجم خدمت کردن در روے پیر خود بنگریستن یکے از عبادت ست زیرا چہ  
 در معرفۃ المریدین بشتہ دیدہ ام کہ خدمت شیخ عثمان مارونی رحمہ اللہ تعالیٰ فرماید  
 ہر کہ یک روز پیر خود را خدمت کند چنانچہ حق خدمت است حق تعالیٰ او را در بشت  
 ہزار کوشک از یک دانہ مروارید بدہد و در ہر کوشکے حور کرامت کند و فرود اسے  
 قیامت بحساب در بشت ہزار سالہ عبادت و زنامہ اعمال او بولید  
 بعد از ان فرمود کہ مردے را باید کہ ہر چہ از زبان پیر خود بشنود گوش و ہوش

و سے بران مشفق بود و هر نماز سے و اور ا سے و جز ان که خدمت پیر فرماید  
بکر در رساند و متواتر بخیر است پیر جعفر باشد و خدمت کند و اگر متواتر میسر نشود  
کو ششش نماید بعد از آن همدین محل حکامیت فرمود که وقت زاهد سے بود و  
صد حال مر خدا سے را غر و بل عبادت کرده بود و روز بروز گذر ایند سے و  
شب بقیام هیچ ساعت و لحظه از طاعت خالی نبود و هر که بر و سے بیامد سے  
پند و نصیحت کرد سے و بر آیند گان و روزندگان گفته که در کلام اللہ تجدید فسان  
می شود قوله تعالى و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون یعنی ا سے بند گان  
خدا سے تعالی ما را و شما را بیا فرید بر ا سے عبادت نه از بر ا سے خوردن آشنایی  
و غافل بودن در کار عبادت پس ا سے مسلمانان ما را واجب است که در پنج  
کار سے دست نزنیم مگر در طاعت و عبادت خدا سے تعالی الغرض چون این  
زاد نقل کرد و اور از خواب دیدند از و سے سوال کردند که خدا سے تعالی  
یا تو چه کرد گفت بیامرزید گفت بکدام عمل فرمود چندین عمل که کردم روز و شب  
خود را بیدار داشتم و پنج وقت خود را آسایش نه دادم این جمله اعمال  
محبوب نبود الا سبب آمرزش من از خدمت کردن پیر خود فرمان آمد چون تو  
در خدمت کردن پیر تقصیر نه کردی بخشیدم بعد از آن خواجہ ا دام اللہ تقوا فرمود  
و چشم پر آب کرد که فردا سے قیامت آید و ا صدقا اولیا و شاخ و صدیقان را  
بعوت گردانند گلیهما بر دوش ایشان بود و پنجاه در هر گلیه صد هزار ریشہ بود  
پس در آیند میدان و فرزندان ایشان در ان ریشہ بار گلیم در آویزند و  
هر یک ریشہ بگیرد و استاده شود چون خلق از حشر قیامت فارغ شوند حق تعالی  
ایشان را قوت بخشد که نزد یک بل صراط بر نور برسند آن گلیم را آن در ایشان  
و میدان بر گیرند از راهی شهر از ساله و آن عقاب قیامت بگذرانند خود را

بر در بهشت استاده بیاندر سهره نباشد که سختی برسد چون خدمت خواجه این  
 فواید تمام کرد در تلاوت مشغول شد خلق و دعا گو باز گشت الحمد لله علی ذاک  
 مجلس ششم روز پنجشنبه دولت پایبوس حاصل شد سخن در قدرت خدا می  
 عز وجل افتاده بود شیخ برهان الدین چشتی و شیخ محمد صفاهانی و درویشان  
 و گیر در مسجد جامع بغداد در خدمت خواجه حاضر بودند بر لفظ مبارک رانند و چیزها  
 است که خدا تعالی بعلم و قدرت خود در عالم آفریده است اگر مردم در آن فرود  
 شود در ساعت از دست برود و دیوانه گردند بعد از آن فرمود که وقتی حضرت  
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آرزو دیدن اصحاب کف کرد فرمان آمد  
 که ما حکم کردیم تو در دنیا ایشان را نگه داری مگر در آخرت اما اگر خواهی ایشان را در دین  
 تو در آرم بعد از آن فرمود که این گلم را بآن جهان بر در و غار اصحاب کف فرود  
 آورد یاران بر اصحاب کف سلام کردند حق تعالی ایشان را زنده گردانید  
 جواب سلام باز دادند بعد از آن یاران دین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 بر ایشان عرض کردند و ایشان قبول کردند انگاه خواجه این حکایت فرمود که  
 چه چیز است که در قدرت خدا تعالی نیست ایامر و باید که در فرمانهای او  
 تقصیر نکنند تا هر چه خواهد آن شود انگاه خواجه چشم پر آب کرد و فرمود که وقتی بخدمت  
 خواجه خود شیخ عثمان بارونی رفعا حاضر بودم و جماعت درویشان نشسته بودند  
 حکایت از مجاهده متقدمان و فوائد ایشان می گفتند درین میان پیر  
 منحنی ضعیف و نحیف عصا بردست گرفته بیامد سلام کرد جواب سلام گفت شیخ عثمان  
 بارونی برخاست بایشان تمام در پهلوس خود جا داد آن پیر آغوش کرد  
 امر فرسی سال بست پیر ازین جدا مانده است از در و فراق او حال  
 بدین جایی رسیده است و از حال حیات و ممات او خبر ندارم بخدمت خواجه



آمده ام فاتحه و اخلاص درخواست دارم براسے آمدن پسر و سلامتی او همین که  
 شیخ عثمان مارونی را این سخن بشنید سر در مراقبه کرد و پرسے بود چون سر بر آورد  
 رو سے بسوسے حاضران کرد کہ فاتحه و اخلاص بخوانیم براسے آمدن پسر این پسر  
 جدا مانده را همین کہ خود و درویشان فاتحه و اخلاص تمام کردند فرمود کہ اسے پسر  
 برو بعد یک لحظه پسر خود را بر پایاری چون پیر از زبان مبارک سخن بشنید رو  
 بر زمین آورد باز گشت هنوز در میان راه بود کہ آئینده بیامد و دست پیر  
 گرفت گفت مبارک باد کہ پسر تو آمد پیر را خاطر خوش آمد در خانه پیر و پسر کجا شدند  
 و ملاقات کردند پیر را چشم حنیف شده بود روشن گشت پاسے پس آن باز گشت  
 پسر را بخدمت خواجہ آورد پاسے بوس کنند خواجہ آن پسر را پیش خود طلیعی سپید  
 کجا بود می گفت بنیہ دریا بودم دیوان در زنجیر بند کردہ بودند امروز ہمدان مقام  
 نشستیہ بودم درویشے ہم ہر شاہ بہت خدمت گویا کہ آن درویش خدمت مخدوم  
 ست در آمدہ در زنجیر دست و راز کرد کہ در دل من بزرگ رفت و مرا نزدیک خود  
 ایستد تا نذر فرمود پاسے خود بر پاسے من نہ من بر حکم اشارہ آن درویش ہمچنان  
 کردم فرمود کہ چشم پیش کن چون چشم پیش کردم خود را بر در خود ایستادہ دیدم  
 ہمیں کہ این سخن بگفت و خواست کہ سخن دیگر گوید کہ شیخ الاسلام انگشت مبارک  
 در دندان گرفت کہ مگو سے آن پیر بدوید سر در قدم خواجہ آورد کہ اینک مردان  
 خدا سے با این قدرت خود را پوشیدہ دارند آنگاہ فرمود کہ این ہمہ قدرت خدا  
 است عزوجل بہ نمازان ہمدین محل فرمود کہ در روایت کعب الاجار آمدہ است  
 رضی اللہ عنہ در آفرینش قدرت خدا سے عزوجل فرستہ آمدہ است بدان مہبت  
 و بزرگی کہ خدا سے داند پس نام آن فرستہ بائیل است الغرض آن فرستہ دست  
 دراز کردہ است یکے سوی مغرب و دویکی سوی مشرق و تسبیح سے گوید لا الہ الا اللہ

محمد رسول الله و آن فرشته موکل است بر روشنائی روز بدان دست نگاه میدارد  
و دستیکه لبوس مغرب است تا یکی شنب بدان دست نگاه میدارد اگر آن  
فرشته روشنائی را از دست بگذارد همه عالم روشن گردد و هرگز شنب نیاید  
و اگر تا یکی را از دست بگذارد همه عالم آسمان زمین تاریک گردد و هرگز روز  
نگردد و روحی معاق آویخته اند و خطا سپید و سیاه اند و در وی نوشته اند آدمی بیند  
گاهی بغیر اید گاهی نقصان کند چون بغیر اید روشنائی روز زیاده گردد و چون نقصان  
کند تا یکی شنب زیاده گردد از خجاست که گاهی روز دراز بود و گاهی تاریکی  
شنب کوتاه گردد و خواه این فواید تمام کرد چشم پر آب کرد باس باس بگریست و  
در عالم سکر بود فرمود که درین راه مردان خدا باشند هر معامله که در عالم میکنند  
و هر عیبی که ازان قدرت میباشد پیش نظر ایشان آن چیزها معاینه است و چنانچه  
و پیش بندگان خدا عز و جل آن معامله باز میگویند بعد ازان همدرین محل  
فرمود فرشته دیگر آفریده است بدان بزرگی و بهیبت که یکدست در آسمان است  
باده را بدان دست نگاه میدارد و آن دست که جانب زمین است آبها بدان  
دست نگاه میدارد اگر آن فرشته ازان دست آبها بگذارد همه عالم غرق  
شوند و اگر از دست باده بگذارد همه عالم زیر و زیر گردد و بعد ازان همدرین محل  
فرمود که حق سبحانه تعالی کوه قاف را بنیافسریده است بزرگ آن بگرد  
همه دنیا است و این دنیا و جمله چیزها در میان آن کوه است که هیچ تا بد چنانکه در  
کلام الله فرمان میشود و القرآن المجید پس رسول الله صلی الله علیه و آله و  
سلیم این را تفسیر کرد و فرمود که حق سبحانه تعالی فرشته دیگر آفریده است که  
بالاس آن کوه نشسته است و تسبیح او همین است که میگوید لا اله الا الله محمد رسول الله  
و نام آن فرشته قزائیل است و بدان کوه موکل است او گاهی دست می کشاید

و گاهی می بندد و در گاهی زمین بر دست اوست هر گاه بیکه خداست تعالی خواهد  
که بر زمین تنگی پیدا کرد آن فرشته را فرمان میشود تا برگ زمین در کشد چون  
رنگها فراهم آید آنها و چشمه ها خشک شود نبات بر نیاید و چون خواهد که فراخی در  
زمین فرستد آن فرشته را فرمان می شود تا برگ زمین بکشد و چون خواهد که خلق  
را برساند و قدرت خود بنماید آن فرشته را فرمان دهد تا برگ زمین بکشد آن را  
از آن که گویند پس زمین بچند تا آن زمان که فرمان شود بقیه ازانان بعدین محل فرمود  
که شینده ام از زبان شیخ الاسلام خواجہ عثمان ہارونی رح و از شیخ سیف الدین  
باختری رح کہ در اسرار العاقلین نبشته دیدہ ام کہ خداست تعالی آن کوہ را چهل  
جهان جز این جهان چهار چند بیا فریدہ است و ہر جہانے ازان چہار قسمت  
است و ہر قسمتی چہار چند این دنیا است و اندرین چہل جہان کہ انیس آن کوہ است  
ہیچ ظلمت نیست و ہرگز شب نشود و تاریکی نباشد مگر کہ نورست و زمین آن از  
نورست و ساکنان آن ہمہ فرشتگان اند پس آن چہل جہان نہ آدم داند و نہ بلبل  
و نہ بہشت و نہ دوزخ ازان روز باز کہ ایشان را خدا تعالی آفریدہ است آن  
فرشتگان ہر ہمہ میگویند کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ پس آن چہل جہاں است و  
و از پس آن دیگر جہاں است کہ بزرگی و عظمت آن نداند مگر خدا می عزوجل بعد ازان  
فرمود کہ این کوہ را بر سر گا و نہادہ اند و بزرگے آن گا و سی ہزار سال رہست و آن  
گا و الی تا ہ است و حمد و ثناءے گوید بر خدا عزوجل را و سر آن گا و در مشرق  
و دم آن در مغرب است بعد ازان شیخ عثمان ہارونی رح قسم را ند در آن روز سے کہ  
این حکایت از زبان شیخ مود و چشتی شیندہ ام خدمت ایشان سرور مراقبہ  
کردند در ویستہ بعد است ایشان حاضر بود ہر دو از درون آن خرقہ تا پیدا شدند  
ہمان زمان باز در عالم موجود پیدا آمدند آن درویش سو گند خورد کہ من و شیخ

مود و چشتی رح هر دو نزد یک آن کوه بودیم و چهل جهان که خواهر فواید می فرمود در  
 غیب بود معاینه می کردیم که ذره نتجاوز نمود این اسکا شقه سبب آن بود که درین  
 شکله پیدا شده بود و ایشان در وقت حکایت آن را معاینه میکردند انکا شخ الاسلام  
 خواجه معین الحق والدین ادام الله تقواه فرمود که در ویش راقوت باطن همچنین باید  
 که هر شنونده که درین ادلیا لقص دارد آن برادر و معاینه کند قوت کرامت  
 او را ملزم گرداند آنگاه بهدین محل فرمود حکایت احوال خود که وقتی دعا گو نیاب  
 سمرقند مسافر بود نزد یک محلت امام ابو الیث سمرقند بزرگ مسجد بنا کرده  
 بود و دانشمند استاده میگفت که مخراب بدین سمت بدرید که سمت کعبه اینجا است  
 دعا گو آنجا استاده بود گفت که این طرف نیست آن طرف است که دعا گو میگویی  
 هر چند که دعا گو گفت او نشیند دعا گو بروقت کرد و گردن دانشمند بگفتم گفتم بدان  
 سمتی که می گویم کعبه است یا نه چون آن دانشمند بدین معاینه کرد خانه کعبه را  
 بهم بدان سمت بدرید که دعا گو گفت یکدانه ان بهدین محل فرمود و این حکایت  
 کرد که حق سبحانه و تعالی ما را بر این فرید در آن روز که دوزخ را بسا فرید  
 فرمان داد که اے ما را مانته تو میدهم نگاه دار ما ز گفت فرمان بردار ام ندا  
 آمد که دهان باز کن آن ما را دهان باز کرد حق تعالی فرشتگان را فرمان داد  
 دوزخ را اگر گفتند در دهان آن ما را بنهاند پس فرمان آمد که دهان بر بند  
 دهان بر بست اکنون دوزخ در دهان آن ما است در زیر بنفتم زمین را پس  
 اگر دوزخ در دهان ما بنفوس جمله عالم بسوخته و بپاک شد بعد از ان بر لفظ  
 مبارک را اند که چون روز قیامت بیاید حق سبحانه و تعالی فرشتگان را  
 فرمان دهد تا دوزخ را از دهان ما بیرون آرند و دوزخ را هزار سلسله باشد  
 و در هر سلسله هزار فرشته آویزند و هر فرشته را بزرگے چندان بود که حق سبحانه

و تعلقه اگر فرمان دهد جمله آن فریدگان را یک نغمه کند آنگاه دوزخ را بتایبند  
چون یکدیگر می برند جمله عشر قیامت پرود و گرد آنگاه خواهد این فوائد تمام کرد  
و فرمود که خواهد از عقاب آن روز این بود پس او طاعتی کند که در یک آن  
بهتر از بیست طاعتی نیست که کند این دعا گو عرض داشت کرد که آن طاعت کدام  
است فرمود در ماندگان را فریاد رسیدن و حاجت بجا پرگان را روا کردن و  
گرسنگان را سیر کردن این که بیست و یک طاعتی است عمل نزدیک خداست تعلقه  
نیت همین که خواهد این فوائد تمام کرد و خلق و دعای گو باز گشت الحمد لله علی کل  
مجلس بیستم روز چهارشنبه دولت پاپوس یسر گشت چند نفر حاجی از  
خانه کعبه زادوا الله شرفا و تعظیما آمده بودند سخن در فائحه افتاده بود بر لفظ مبارک  
را ند که در آن در شایع طبقات نشسته دیده ام که فائحه را از زبانی بر آمدن حاجات  
بسیار باید خواند در حدیث شریف است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که را  
همه و یا کاره مشکل پیش آید سوره فائحه کتاب برین طریق بخواند بسم الله  
الرحمن الرحیم الحمد لله یعنی میم بجم را در لام الحمد اذخا کند وقت آمین شسته بار  
آمین بگوید حق سبحانه و تعالی آن هم راه کفایت رساند بعد از آن هر روز  
محل فرمود که وقت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند یا را ن گرد  
حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و آله و سلم بودند بر لفظ مبارک را ند که حق سبحا  
و تعالی بجای من بسیار کرامت با ارزانی داشت چنانکه پیش از من بیست  
پنج مرتبه بخود آنگاه فرمود که من نشسته بودم که مقرر چیریل عم بیاید و گفت یا محمد  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمان می شود نزد یک تو کتابی فرستاده ام و  
در آن کتاب سورته فرستاده ام اگر آن سورت در تورات بودی هیچکس  
از امت موسی عرم نبودن گشته و اگر این سوره در انجیل بودی هیچکس از

امت علیه ترسانند می و اگر این سوره در زبور بود کسی هیچ کس از امت داود  
 منع نه گشته و این سوره در فرقان از ان فرستادم تا برکت این سوره با نشان  
 تو از خداست لغای مطلق باشد تا روز قیامت از عذاب دوزخ و هول آن  
 بر هر از برکت خواندن و مطالعه کردن این سوره اے محمد صلی الله علیه و  
 آله وسلم بدان خداست که ترا راسته بخلق فرستاده اگر دریاها و رومی زمین  
 سیراگر دو دور در خان عالم قلم گردند و هفت آسمان و هفت زمین کاغذ گردد  
 از ابتداء عالم تا انقراض فصل این سوره نوشته نشود بعد از ان خواجہ ادام  
 الله بقاے بر لفظ مبارک راند که سوره فاتحه جمله در دهارا و بمباری باراشفا  
 ست هر بیماری که هیچ علاج نیکو نشود این سوره بیان سنت و فیه نماز  
 با دعا بسم الله چیل و یکبار بخواند و بر روی بد معنی لغای او را شفا برده و  
 بخشد از برکت این سوره بعد از ان همدین محل فرمود که در حدیث است قال النبی  
 صلی الله علیه و آله وسلم الفاتحه شفاء کل داء یعنی سوره فاتحه شفاست هر درد و  
 را بعد از ان همدین معنی فرمود و قتی هارون رشید نور الله مرقدہ را از حتمت  
 صعب بود مدت دو سال بیشتر بود چون از علاج درماند وزیر را بخدمت خواجہ  
 فضیل عیاض رح فرستاد که از دست زحمت بن بجان رسیده ام دهر علاجی که کردم  
 مرا صحت نشد الغرض چون وقت در آمده بود خواجہ فضیل عیاض رح بر عجز برخواست  
 بخدمت هارون رشید بیا مد دست مبارک خود بر مارون رشید فرود آورد و سوره  
 فاتحه چیل و یکبار بخواند بر وی بدید هنوز نیکو ندیده بود که از ان زحمت صحت یافت  
 آنکاه همدین محل فرمود که وقتی امیر المومنین علی رض بر سر بیمار رسید فاتحه بخواند  
 بدید در زمان صحت یافت تر و دیگر لعیات او آمده بود بر رسید که چگونه شمارا  
 صحت شد گفت امیر المومنین علی رض بیا ندید همین سوره فاتحه خواندند مرا صحت شد هنوز

این سخن گفته بود آن مرد در از رحمت شد بهر آن رحمت ببرد و از سبب بد اعتقاد  
 او بود که مردم را هر کاری که باشد صدق میباید و عقیده نیک میباید اگر دست بخت  
 نبرد و اگر دهم صحت شود و خاصه سوره فاتحه که جمله در دو را شفاست بعد از آن برافزاید  
 را ندکد و تفسیر آمده است که خدا تعالی همه سوره را یک نام خواند و سوره فاتحه را هفت  
 نام خواند اول فاتحه کتاب دوم سبع الثانی سویم ام الکتاب چهارم ام القرآن  
 پنجم سوره مغفرت ششم سوره رحمت هفتم سوره الشانیه و بعد برین سوره هفت حرف  
 نیست و بنیاده است اول حرف ثا بر پایه اول حروف بنورست خوانده الحمد را  
 با ثور کاری نیست دوم حرف جیم نیست که جیم از جنم است خواننده الحمد را با جنم کار  
 نیست سویم حرف زی نیست که زی از زوم است خواننده الحمد را با زوم کاری  
 نیست چهارم ش نیست که شین از شقاوت است خواننده الحمد را با شقاوت  
 کاری نیست پنجم حرف ظ نیست که ظ از ظلمت است خواننده الحمد را با ظلمت  
 کاری نیست ششم فا نیست که فا از فراق است خواننده الحمد را با فراق کاری  
 نیست هفتم خ نیست که خ از خواری است خواننده الحمد را با خواری کاری  
 نیست درین سوره هفت آیت است امام ناصر علی رحمة الله علیه که درین سوره  
 هفت آیت است و درین هفت اندام آفریده اند هر آن بنده که این هفت آیت  
 بخواند حق سبحانه و تعالی هر اندامی را از هفت دوزخ نگاهدارد و آنگاه همدین  
 محل فرمود که مشایخ طبقات و اهل سلوک می نویسند که حق تعالی درین سوره صد و  
 بیست و چهار حرف فرمود یک لک بیست و چهار هزار و پانصد و شصت و هشت و هشت  
 که درین سوره است ثواب یک لک بیست و چهار هزار و پانصد و شصت و هشت که شادی  
 پدید آید از بركت الحمد آنگاه این تمثیل کرد که الحمد پنجاه حرف است حق تعالی پنجاه وقت  
 نماز فرمود در شبانه روزی هر آن بنده که این پنجاه حرف بخواند هر نقصه و نقصانی

که درین پنج نماز کرده باشد خداوند تعالی از آن بنده پذیرد و از گناه فرمود که لکن هر حرف  
 است سه در پنج ضم کنی هشت کرد و خدا می تعالی هشت در هشت بروی کشا  
 گرداند و هر درمی که خواهد در و در رب العالمین ده حرف است ده را با هشت  
 ضم کنی نه زده باشد حق سبحانه و تعالی هزاره هزار عالم بیا فریده است هر آن بنده  
 که هزاره حرف را بخواند بعد هر حرفی که درین هزاره هزار عالم است ثواب یا بد  
 الرحمن شش حرف است شش حرف را با هزاره ضم کنی بشت و چهار باشد حق تعالی  
 در شب و روز بشت و چهار ساعت بیا فریده است هر آن بنده که این بشت و  
 چهار حرف را بخواند از گناهان هم چنان بیرون آید گوئی که هر روز از ما در زاده  
 شده است الرحمن شش حرف است شش را با بشت و چهار ضم کنی سی باشد حق  
 سبحانه و تعالی سی هزار سال راه بیا فریده پس هر آن بنده که این سی  
 حرف بخواند از سی هزار سال راه بگذرد و چنانچه بگذرد و مالک یوم الدین دوازده  
 حرف است دوازده را با شش ضم کنی چهل و دو باشد حق سبحانه و تعالی هر سال  
 دوازده ماه آفریده است هر آن بنده که این دوازده حرف را بخواند بر گناهان  
 که درین دوازده ماه کرده باشد حق تعالی از گناه وی درگذرد و یک نوبت هشت  
 حرف است هشت با چهل و دو ضم کنی پنجاه باشد حق سبحانه تعالی روز قیامت  
 را که مقابل پنجاه هزار سال باشد پیدا کرد پس هر آن بنده که این پنجاه حرف را بخواند  
 حق تعالی بر آن بنده چنین معامله کند که با صد یقین خدا را کرده باشد و  
 ایکشتین یا زده حرف است یا زده را با پنجاه ضم کنی شصت و یک باشد  
 حق سبحانه و تعالی در دنیا و در آسمان شصت و یک دریا آفریده است هر آن  
 بنده که این شصت و یک حرف را بخواند بعد هر قطره که از آن دریا بود آن مقدار  
 نیکی در نامه اعمال او بنویسند و همان مقدار بدی از نامه اعمال او سبک کنند



اینها را در احوال مستقیم نوزده حرف است نوزده را با شصت و یک ضم که هشتاد  
 باشد هر که در دنیا فرموده هشتاد تا زیاده بروی واجب آید پس هر آن بنده که این  
 هشتاد حرف بخواند حق سبحانه و تعالی از هشتاد تا زیاده ناسطه قط گرداند نعمت علیهم  
 نجر المنعوب علیهم و لا الضالین آمین چهل و چهار حرف است چهل و چهار را با هشتاد  
 ضم که صد و بیست و چهار حرف باشد حق سبحانه و تعالی صد و بیست و چهار هزار  
 پینا میر بر خلق فرستاده است هر آن بنده که این صد و بیست و چهار هزار حرف  
 بخواند ثواب صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بدو و پیامبر و بعد از آن همدین محل فرمود  
 که وقتی برابر شیخ عثمان بارونی روح در سفر بودم در کنار دجله رسیدم اینجا گشتی  
 بنو که بگذریم و با تعجیل میرنتم خواب فرمود که چشم پیش کن چون چشم پیش کردم  
 خود را و شیخ را در کنار دجله ایستاده دیدم دعا گوئی خدمت عرض داشت  
 کرد که چون گذشتیم فرمود که پنج بار فاتحه الکتاب خواندم پاس در آب نهادم بگذریم  
 پس هر که فاتحه الکتاب بصورتی بخواند براس حاجت و هم را اگر آن مهم و حاجت  
 روا نشود چنگ او بدامن من باشد چون خواهم این فواید تمام کردم مشغول شد خلق  
 و دعا گو بارگشت الحمد لله على ذلك مجلس ششم روز پنجشنبه دولت پامپوس  
 حاصل شد سخن را وارد و تبیین افتاده بود بر لفظ مبارک راند هر که روز خود وظیفه  
 کند باید که هر روز بخواند اگر هر روز نتواند شب بخواند البته همه حال وظیفه که کرده باشد  
 آن را بخواند بعد از آن در کار دیگر شود زیرا چه در حدیث است قال النبی  
 صلے الله علیه وآله وسلم تارک الورد ملعون یعنی ترک گیرنده ورد ملعون است  
 بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی مولانا رضی الدین رح از اسب خط کرد  
 پاس بکشست همین که در خانه آمد اندیشید که این از کجا است باشد که بعد از فرض  
 یا دعا دسوره پس وظیفه بود در آن روز وظیفه از وی فوت شده بود آنگاه ملائیم

این حکایت فرمود که بزرگ بود از بزرگان دین خواجہ عبد اللہ مبارک گفتند  
 دست از خدمت ایشان وظیفہ نوت شد همان زمان ہاتف غیب آواز داد کہ  
 اسے عبد اللہ محمدی کہ با ما کردی مگر فراموش شد وظیفہ کہ بود آن را بخواندے فرمود  
 اینیاد اولیا و مشائخ و مردان را کہ وظیفہ باشد آن را می خوانند و ہر جو از پیران  
 خود شنیدہ اند آن را انجام میرسانند بعد از آن فرمود اورا دے کہ از خواجگان  
 آمدہ است می خوانیم و شمار اینے گویم تا وظیفہ نوت کنند بعد از آن فرمود کہ  
 چون مردم از خواب بیدار شود از پہلوئے راست بر خیز و گوید **بسم اللہ الرحمن الرحیم**  
 آنگاہ باید کہ وضو کند چنانکہ شرط وضوست بعدہ دو گانہ نماز بگذارد بر سر مصلی  
 نشیند چند آیت از سورۃ البقرہ بخواند و بقا د آیت از سورۃ النعام بخواند و این دو  
 صد بار گوید **لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ** آنگاہ سنت نماز بامداد بگذارد بخواند در  
 رکعت اول نماز **الحمد لله والحمد لله** و در رکعت دوم **الحمد لله والحمد لله** بعد از آن فرمود  
 صد بار گوید **سبحان اللہ محمد سبحان اللہ العظیم** و سجۃ استغفر اللہ من ذنب و  
 اتوب الیہ آنگاہ فرمود کہ چون من از بامداد بگذارد مستقبل قبلہ بنشیند و بار گوید  
**لا اله الا اللہ وحده لا شریک لہ لہ الملک لہ الحمد لہ العزت و ہو علی لا یوت ابدال**  
**زوالجلال والا کرام** بیدہ الخ و ہو علی کل شیء قدیر بعد از آن سہ بار گوید **اشہد**  
**ان محمدا عبده و رسولہ** آنگاہ سہ بار گوید **اللهم صل علی محمد و علی آل محمد** و تعاقب  
 العصر ان و کمر بالجدید ان و استغفر الفرقان و القرآن من علی روح محمد بن الحنفیہ  
 و اسلام و سہ بار گوید یا عزیز یا غفور آنگاہ سہ بار گوید **سبحان اللہ و الحمد للہ لا اله**  
**الا اللہ و اللہ اکبر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم** و سہ بار گوید **استغفر اللہ**  
**من کل ذنب و اتوب الیہ** بعد از آن گوید **سبحان اللہ محمد سبحان اللہ العظیم و**  
**بحمدہ استغفر اللہ الذی لا اله الا ہو الھی القوم غفارا الذی تبارک الیوب علما غفر**





الحمد لله الذي في السموات عرشه والحمد لله الذي في القبور قضاؤه وامره المحمدي  
 الذي في البر والبحر سبيله والحمد لله الذي لا ملاذ ولا ملجأ الا اليه رب لا تدرى  
 فردا وانت خير الوارثين بعد ازان سنه بارگويد سبحان الله ملا والميسر ان  
 وفتحي العلم ورنه العرش وبلغ الرضا ولا آله الا الله على الميزان وفتحي العلم  
 ورنه العرش وبلغ الرضا برحمتك يا ارحم الراحمين انكاه كيارگويد رخصيت  
 بالتدريك كريباً ومجربياً وبالسلام وينا وبالقرآن اماناً وبالكتبه قبله وبالؤمنين  
 انخواناً انكاه سنه بارگويد بسم الله غير الاسماء بسم الله رب الارض والسماء بسم الله  
 الذي لا يفرغ اسمه شئ في الارض ولا في السماء وهو يسمع العليم بعد ازان چند بار  
 بگويد اللهم اجرنا من النار يا مجير بعد ازان ده بارگويد نه بار لا اله الا الله ودهم بار  
 محمد رسول الله بعد ازان كيارگويد واشهد ان الجنة حق والنار حق والميزان  
 حق والموت حق والسؤال حق والصراط حق والشفاعة حق وكرامة الال ولبس  
 حق ومعجزة الانبياء حق في الدارين الدنيا وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله  
 يبعث من في القبور انكاه دست بالا کنند اين دعا بخوانه اللهم زد نورنا وزد حضورنا  
 وزد منفعتنا وزد طاعتنا وزد نعمتنا وزد محبتنا وزد عشقنا وزد قبولنا برحمتك  
 يا ارحم الراحمين بعد ازان سبغات عشره وسوره ليس بخواند بعد ازان سوره الملك  
 بعد ازان سوره الجمع بخواند بعده چون آفتاب بلند بر آید نماز اشراق  
 بگذارد ده رکعت به پنج سلام نیت همین است در رکعت اول فاتحه كيار روازا  
 زلزلت الارض زلزلهما كيار روازا رکعت دوم فاتحه كيار روازا اعطينا كيار بعد  
 ازان ده بار درود فرستد بعده در تلاوة قرآن مشغول شود حاصله چاشت  
 بعد ازان نهمه مود که صلوة چاشت بگذارد و از ده رکعت بخش سلام در هر رکعتي  
 فاتحه كيار وسوره الفحه كيار چون سلام دهد صد بار کلمه سبحان الله تا آخر

بگوید و صد بار در دو برینا بر صلی الله علیه و آله وسلم فرستد بجهه در تلاوة قرآن  
 مشغول شود تا آن زمان که استوار و سنگ بگذارد البته با همسر خضر ملاقاتی شود  
 و هر ده سوره آخرین بخواند از الم ترکیف تا قل اعوذ برب الناس و چون سلام  
 بدهد بار در دو بفرستد بجهه سوره نوح بخواند مشغول شود تا آنگاه که نماز  
 دیگر شود و بعد از آن صد بار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم بعد از هر فتح  
 بخواند بجهه سوره المملک پنج بار بخواند بجهه سوره عسیم شصت و یک بار و سوره  
 و النازعات بخواند بجهه تعالی او را در گور نه گذارد آنگاه در ذکر مشغول شود و شرح  
 مشایخ نبشته دیده ام که هر سوره و النازعات بخواند حق تعالی او را در گور نگذارد  
 بعد نماز شام بگذارد و بعد از سنت دو رکعت نماز حفظ ایمان بگذارد و در رکعت اول  
 بعد فاتحه اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الفلق یکبار و در رکعت دوم یکم فاتحه یکبار  
 اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الناس یکبار بعد از فراغ سوره نهد و بگوید یا حی  
 یا قیوم ثبتی علیه الایمان بعد از آن صلوٰۃ الا و این بگذارد و آنرا دو رکعت باشد  
 بسبب سلام اند و در رکعت اول بعد فاتحه افاز زلزلت الارض و در رکعت دوم یکم بعد  
 فاتحه انکم الکافرون و در رکعت سوم یکم بعد فاتحه سوره الواقعة بخواند تا آن زمان مشغول  
 باشد که نماز خفتن در آید و ادا کند و این دعا بخواند اللهم اعنی ذکرک و فکرک و  
 حسن عبادتک بعد از آن نماز خفتن چهار رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد  
 فاتحه آیه الکرسی سه بار و در هر سه رکعت هر سه قل بخواند بعد سلام حاجت خواهد  
 روا شود و بعد چهار رکعت نماز صلوٰۃ السعادت بگذارد و در هر رکعت بعد فاتحه  
 انا انزلناه سه بار و اخلاص پانزده بار چون از نماز فارغ شود سوره نهد سه بار  
 بگوید یا حی یا قیوم ثبتی علیه الایمان بعد از آن چون بپوشند این دعا بخواند اللهم فی  
 اسألك برکتک فی العمر و صحتی فی البدن و راحته فی المعیشتہ و وسعتی فی الرزق و زیاده

فما بعلم وفتنا علی الایمان بعد از آن شب راتنه قسم کند اول پاس شب در نماز  
مشغول باشد و ویکم پاس شب نماز تجد بگذارد که بر رسول الله صلی الله علیه  
و آله وسلم فریضه بود بر ما واجب است چهار سلام بگذارد هر چه و انداز قرآن  
بخواند انگاه یک زمانه در خواب رود بعد بر شیزو تجدید وضو کند تا صبح کاذب  
مشغول بود و در غیر است که بزرگه را نماز تجد نفوت شده بود از اسب خطا کرد پای  
و شکست این بزرگ که در خود بر آمد که از کجا بود با لقب آواز داد که نماز تجد نفوت شد  
همین بار آور که با شکست بعد از آن مشغول شود تا وقت صبح کاذب چنانچه بالا گفته شد  
است همچنان باز از سر گیرد و اما بیاید که دره تهاوز کند بر سنت مشایخ خود در فتره  
باشد الحمد لله علی ذلک مجلس نهم دولت پابوس میسر گشت شیخ او حد کرمانه شیخ  
و احمد بریان غزنوی و خواجه سیدمان عبدالرحمن و چند نفر درویشان دیگر بخدمت  
خواجه حاضر بودند سخن در سلوک می رفت بعد از آن بر لفظ مبارک را ندکه سلوک  
را بعضی مشایخ صد مرتبه نهاده اند از آن هفتدهم مرتبه کشف و کرامت است پس  
هر که درین خانه هفتدهم خود را کشف کنند بر مرتبه هشتاد و سه که برسد پس رنده را  
را سه باید که خود را با آن زمان کشف نکنند و در هر صد مرتبه مزید بعد از آن فرمود  
که در خانه آن خواجگان چشت بعضی از آن پانزده مرتبه در سلوک نهاده اند از آن  
پنجم مرتبه کشف و کرامت است پس خواجگان میگویند که مردم خود را در این مرتبه  
کشف و کرامت نکرده اند چون در هر پانزده مرتبه برسد انگاه خود را کشف و کرامت کند  
آنگاه کامل بود بعد از آن همدین محل فرمود که در سلوک آمده است که وقت خواجه چندی  
بنزد اوست رحمه الله تعالی را پرسیدند که شما دیدار چرا خواهمید و اگر نخواهمید  
بیاید فرمود یک چیز خواهم و آن چیز آن است که موسسه صلوات الله علیه  
بخواست آن دولت بدو روزی نشد و محمد صلی الله علیه و آله وسلم را به خواست

روزی شد پس بنده را بانخواست چه کار اگر لائق و اهل آن شده ام به خودی  
 خود حجاب برخواهند گرفت تجلی خواهد شد پس چه حاجت است که خواست کنم  
 بعد از آن سخن در عشق افتاد بر لفظ مبارک را ند که دل عاشق آتش کده محبت  
 باشد پس هر چه در و فرود آید آن را بسوزد و ناچیز گرداند زیرا چه هیچ کشته با آتش  
 از آتش محبت نیست بعد از آن فرمود که وقتی خواهی بایزید بسطامی رحم الله تعالی  
 در مقام قرب شد با لف آواز داد که ای بایزید امروز روز خواست تو بخشش  
 است بخواه هر چه طلبی تا مطلب ترا بدهم خواهی سه سجده نهاد و گفت بنده  
 را بانخواست چه کار کردی و بخشی که از بادشاه شوی بدان راضی است  
 آواز برآمد که ای بایزید آخرت بتو دادم گفت ای آن زندان خانه دوستان  
 است باز آواز آمد که ای بایزید پشت و دوزخ و عرش و کرسی هر چه ملک است است  
 هم بتو دادم گفت خیر ندانم که لطلب مقصود تو چیست تا بتو بدهم گفت ای  
 تو میدانی که مقصود من چیست با لف آواز داد که ای بایزید تو مرا می طلبی  
 اگر ما را لطلبم تو چه کنی من که آواز برآمد خواه سوگند خورد که بعد جلال تو اگر مرا  
 بطلبی فردا صیامت در میان حشر و آیم و پیش آتش دوزخ با ستم یک آه  
 جلگه آتش دوزخ را فرو بزم و آن را ناچیز گردانم زیرا چه پیش آتش محبت آتش  
 دوزخ هیچ تابش ندارد و چون بایزید این سوگند بر زبان راند با لف آواز داد  
 که ای بایزید یافتم آنچه مطلوب داشتی بعد از آن همدین محل فرمود که راجه یبصری  
 شبی از شبهای آن شوق اشتیاق عشق فریاد میکرد و الحرق الحرق خلق بصره  
 آن فریاد بشنیدند بیرون آمدند تا آتش را اطفا کنند و اصله در میان ایشان  
 بود گفت در ایشان چه نادانی است که آتش را بعه را اطفاء کردند آه  
 اند و آتش محبت دارد و در سینه عشق دوست مسکن گرفته است چون طاقت



نمی آرد فریاد میکند که الخلق الخلق و این آتش عشق کشته نگردد و اگر بصال دوست  
 آنگاه همدین محل فرمود که منصف صلاح جز را پرسیدند که کمالیت در عشق دوست  
 چه چیز است فرمود که چون معشوق بساط سیاست بگسترده باشد پس عاشق را بر سر  
 سیاست بدارند آذره از ان قاعده خود تجاوزه نکند و در رخصت معشوق کمر  
 بر میان بند و بشا بده او مستغرق چنان فرود شود که از بستن و کشتن ایشان  
 خبر نباشد آنگاه خواجهمعین الدین ادام الله تقواه چشم پر آب کرد و این بیت  
 بر لفظ مبارک رانده خوب رویان چو بنده گیرند به عاشقان پیش شان چنین میزد  
 بعد از ان همدین محل فرمود عاشق را بر سر قبه بغداد هزار تار یا نه زوئند و از دست  
 نه شد و از پای در نیامد و اصل بر سر او رسید پرسید چو حال است گفت معشوق  
 من پیش نظر من بود و قوت مشاهده او ذره الم بمن نرسید و خبر نبود اقام محمد غزالی  
 جاس میگوید که وقتی عیار سه را بر سر باز از بغداد دوست و پای بریدند او را در  
 خنده یافتند شصت بر سر او میگذاشت او را در خنده دید پرسید که این چه طریقی است  
 گفت مجرب من در نظر من بود و قوت مشاهده او ازین در و خبر نه داشتم چنان  
 در مشاهده مستغرق بودم که خبر از قصاص ایشان نبود آنگاه خواجهمعین پر آب کرد و این  
 بیت فرمود که بر مناسبت حال مشاهده دوست سه او بر سر قتل و من در و خیر نم  
 کان رانند تیغش چه کوسه آید بعد از ان سخن در اهل سلوک و احوال  
 عارفان افتاده بر لفظ مبارک رانده که وقتی خواجهمعین بایزید بسطامی در ریاضات  
 بود و این سخن از زبان بیرون آمد که کیف السلوک الیک نداشتند که اس  
 بایزید مطلق نفسک ثلثا قتل هو الله یعنی اول خود را طلاق ده آنگاه همیشه  
 آگوسه بعد خواجهمعین فرمود اگر مردم در راه طریقت اول دنیا را و آنچه در دنیا  
 است بعد از ان خود را طلاق نه گوید یعنی خطبیزاری ندهد و داخل اهل سلوک

در نیاید و از ایشان بنا شد پس اگر چنین نبود کذاب بود و در بیان اہل دعوی  
 کہ در سلوک مے کند بعد از ان فرمود کہ یکے از بزرگان طریقت کہ اہل عشق بودند  
 وقتے در مناجات گفت آگے اگر تو از من ہفتاد سال را حساب خواہی من از تو  
 ہفتاد ہزار سال بے گفتن خواہم از انکہ امروز ہفتاد ہشتاد ہزار سال الست بہکم  
 گفتہ جملہ را در شور آورده از بے گفتن و اینجملہ شور با کہ اندر زمین و آسمان آمدہ است  
 از شوق الست الست ہمین کہ آن بزرگ این سخن گفت آواز برآمد کہ جواب  
 بشنو آرزوے شما شمار یعنی ہفت است را ذرہ ذرہ کہم و ہر ذرہ دیدار بنمایم  
 گوئیم ایک ہفتاد ہزار سال و باقی در کنارہ نہادیم آنگاہ ہمہ درین محل فرمود  
 کہ عارفے بود ہر روز این سخن بگفتے ہر کسے بچہ فرود آمد و ما ہم کہ بیچ فرود  
 نیے آیم پس یک بار خود را فدا نہ کردم از بر اسے خود خواہم و ہفت زمین بر ہم  
 انگشتا نگاہ ہم در غلبات شوق حکایت فرمود و خواست مرا ببند و نہ خواستیم  
 کہ اورا بنیم یعنی بندہ را با خواست چہ کار کہ وقتے بزرگے مے فرمود کہ سہل است  
 از ایشان بگردانیم و حضرت رفیق ہمہ را پیش از خود آسجا حاضر دیدیم انجسہ  
 خواستیم حق تہا لے پیک غنایت را پیش از من بخود رسانند ہمہ درین محل فرمود  
 کہ وقتے بزرگے مے فرمود کہ چون ما را از پوست بیرون ام و نگاہ کردم عاشق و  
 معشوق و عشق یکے دیدم یعنی در عالم توحید ہم یکے است و یکے از تو دید بعد از ان  
 فرمود کہ چون عارت کامل حال مے شود از صد ہزار مقام بیرون مے آید و  
 کار خود پیشتر مے کند و اگر ازین مقام بیرون مے آید ہمہ درین مقام حیرت  
 از ان مست یعنی ہنوز در کنارہ است پس راہ مے باید کہ پیشتر شود و مسلح  
 مے ماند آنگاہ ہمہ درین محل فرمود کہ خواجہ بایزید گفتے رحمۃ اللہ تعالیٰ کہ سہی سال  
 است حق من بود اکنون من آینہ خود دیدم یعنی انجہ من بودم نہ اند و شکرست

و جز آن و ماوسے از میان برخاست آنچون نمائنده ام حن تعالے آئینہ خویش  
است و اینکه گے گویم آئینہ خویشتم یعنی حن بزبان من گے گوید و من و زبان  
نہ بعد از ان ہمدین محل فرمود و کہ لفظ بہارک را نہ کہ خواجہ بایزید کہ گفت  
کہ سالہا بدین درگاہ مجاور بودم عاقبت جو ہمین حسرت نصیب شدہ است  
و چون بدرگاہ شدم ہیچ رحمے نہ بود اہل دنیا مشغول بودند بدنی و اہل آخرت  
بآخرت و مدعیان بدعوت و ارباب تقویٰ بقویٰ و قویٰ باکل و شرب و قومی  
بسماع و قس و قوس کہ پیش شاہ بودند در دریاے عجز غرق شدہ بودند کہ از ان  
ابن حکایت فرمود کہ برآمد کہ گردانہ کبیرہ من طوائف سے کردم آنگاہ ہمدین  
محل فرمود چون حن رسیدم کہ از شب ہاے عاشقی لینے بایزید صادق دل  
خود را می طلبید وقت سحر گاہ آواز برآمد کہ اے بایزید بجز ناجیزے دیگر می طلبی ترا  
بادل چکار بعد از ان ہمدین محل فرمود کہ عارف آن نکستے ست ہر کجا کہ باشد و  
ہر چہ خواہد پیش او آید باہر کہ سخن گوید جواب ازوے شنود ما دین راہ او عارف  
نیست کہ بر پئے چیزے برود بعد از ان فرمود کہ عارفان را مرثیہ آنست کہ چون  
بدان مرثیہ رسد جگہی عالم و انجہ در عالم نیست میان دو انگشت خود بدین چنانچہ خواہد بایزید  
را پر سیدند کہ کار خود تا کجا در طریقت رسائید کہ گفت ما اینجا رسائیدہ ام از نا کہ  
در میان دو انگشت خود نظر سے کتم جلد دنیا را و انجہ در دنیا سے ہمیں آنگاہ  
ہمدین محل فرمود کہ وجلاوت طاعت مزید بود فرمود کہ مریدان را در طاعت  
وجلاوت آنگاہ پیدا سے شود کہ او در طاعت خرم و شادان باشد از ان شاذی  
او را حجاب قرب گردد بعد از ان ہمدین محل فرمود کہ کترین درجہ عارفان ست  
کہ صفات حق درو سے بود آنگاہ فرمود وقتے را بعد بصرے رم در غلبات شوق  
بود گفت اکیے اگر بدل خلق مرا باتش سوزند و من صبر کتم از اینجا کہ دعویٰ محبت ست

هنوز هیچ نکرده باشم و اگر گناه من همه خلق را بیاورد از اینجا عفت و رافت و رحمت  
اوست هنوز پس کار سه نباشد بعد از آن بهرین محل فرمود که درند سب اهل سلوک  
عجب آوردن یک یک یکی از گناه است آنگاه فرمود بلکه از گناه بزرگ توبه از عفت  
یکه است و از طاعت بهر از یعنی عجب بدتر از گناه است آنگاه فرمود که کمال درجه  
عارف در نسبت حق آنست که اول بر خود نور دل نماید یعنی اگر کسی بروی بدعی آید  
آن را بقوت کرامت ملزم کند بعد از آن بهرین محل حکایت فرمود که وقتی برابر  
شیخ اوحه کرمانی و شیخ عثمان هارونی در طرف مدینه مسافر بودم در شهر رسیدم  
که آن را دوشن گفتند پیش مسجد دمشق دو اوزده هزار انبیا را روضه است و حاجتها  
روا بر سه آید زیارت انبیا بکردیم و بزرگان آسمانی را در یافتیم چنانچه روزی  
در مسجد دمشق دعا گو و شیخ اوحه کرمانی و شیخ عثمان هارونی در وعظ بزرگ بود او را  
محمد عارف گفتند از حد مرز بزرگ بود و از حد واصل بود در پیش چند بزرگ  
نشسته بودند حکایت دین بود هر که دعوی چیز بکند تا آن را بیان خلق اظهار  
نکنند که بدانند الغرض مرده بر محمد عارف در بحث بود و محمد عارف می گفت که خدا  
قیامت در ایشان را حد رس خواهد نمود خواهند خواهست یعنی معذرت خواهد بود و تو نمک ترا  
حساب و عقاب آن مرد را دشوار نمود و گفت این سخن در کدام کتاب است خواهی محمد عارف  
را نام از کتاب یا دین و زمانه سر در مراقبه کرد و کشف محبت آن مرد گفت ما را  
نمائ در دست نمود و بالا کرد گفت هر چه بندگان خدا را بنمائی آن صحیفه پیش  
آن مرد بد از ما به بنید بر نور فرشتگان را فرمان شد آن صحیفه که در آن آن سخن بود آن  
مرد را نمود و کرد برخواست ناظر کرد و سر در قدم آورد و گفت انیک مردان خدا  
بعد از آن سخن دین کینه که هر که درین مجلس است چیز که است بنماید بر نور خواه  
عثمان هارونی در دست در زیر صلا کرد و شتی تنکامی زربون آورد و در پیش حاضر بود

اور اودا که بر و حلوا براسه در ویشان موجود کن همین که شیخ عثمان ابن کرامت نمود  
 شیخ اود نزد یک چوبه نشسته بودند دست بروی زردن بفران خدا تعالی آن چوبه  
 زردگشته بود بعد از آن دعا گو بهانه از سبب ادب پیر خود نتوانستم که چیزی از اطعامم بر فرود  
 شیخ عثمان بارونی روزی سوی من کرد گفت شما چرا هیچ سخن نگفتید در ویشے بود  
 که گزینگی اثر کرد انوشهر منی گفت بر فرود دعا گو دست دراز کرد و از زیر یکیم چهار قرص  
 جوین بکشید جانب آن در ویش پرتاب کرد آن در ویش و خواجہ محمد عارف بزرگ  
 مبارک راند که در ویش را تا چوبین قوت نباشد و در ویش نتوان گفت آنگاه  
 فرمود یک از بزرگان بود ابو گفتم چون دنیا را دشمن گرفتم و نزد یک خلق رفتم خدا  
 را بر حقوق اختیار کردم چند آن محبت حق پیش من بستو شد بلکه وجود خود را اینز  
 دشمن گرفتم و ملامت از زبان برد آنم انس بقا و لطف حق داشتم بعد از آن فرمود  
 که در سلوک آمده است که فرود است قیامت لعل از عاشقان را فرمان شود که درشت  
 فرستند ایشان گویند که بهشت را چه کنم بهشت کسی را بده که از برای بهشت ترا پرستند  
 اند آنگاه خواجہ فرمود که روی چون برضای خود کسی را بدهند آن کس بهشت  
 چه کند بعد از آن ابن اشاره فرمود اگر تو ایند سیر بقا اول باز رویه تا بدین حدیث  
 رسید و اگر نه هم صلاحیت زهد یا دست که بر شامی برد آنگاه خواجہ چشم پر آب کرد  
 با سسے بگریست گفت دین راه بسیار مردان را عاجز گردانید بے عاجزان را  
 بمرده رسانید آنگاه همدین محل فرمود که گناه شما را چنان زبان نه دارد که بچرتی  
 خوار داشتن برادر مسلمان را بعد از آن فرمود که در ویشے بود از حد بزرگ یکے  
 اند و صلاان حق او بگفته که اهل دنیا در راه دنیا معذور اهل آخرت مسرورند در  
 سرور بدستی حق و اهل معرفت را نور علی نور و این سری ست که اهل سلوک مانند  
 عبادت اهل معرفت پاس انفس ست آنگاه فرمود که چون عارف خاموش باشد برادر

آن باشد که با حق سخن میگوید چون چشم بر هم نهد طلب کند سر بر ندارد و تا سرافیل  
 صورت مد از بسیاری طلب که با خداست تعالی مشغول دارد و بعد از آن فرمود که خواه  
 ذوالنون مصری رح گفته که علامت شناخت حق تعالی که بخت از خلق و عاشق شدن  
 و معرفت است آنگاه همدین محل فرمود که وقتی شاه شجاع کوکابی رح را رسیدند که چند  
 سال است زیر راجه چون شناخت خدا تعالی آمد نفرت از خلق آمد بعد از آن فرمود هر که خدای  
 شناخت اگر از خلق عزالت نگیرد همچنین پندارد که در وی نعمت نیست آنگاه همدین محل  
 فرمود که عارف کسی بود هر چه از درون او بود همه از دل خود بر دارد و تا یگانه شود دنیا  
 و دوست یگانه دوست حق تعالی از وی هیچ دریغ ندارد و او بر خود و هر دوسری خود نیارد  
 آنگاه بر لفظ مبارک راند که کمالیت عارف سوختن باشد خود را در راه دوست بعد  
 از آن فرمود که اگر خداست کسی که از محدث در صورتی بهشت فرود شود  
 پیش او را زهر بود و نه علم بود و نه عمل چون این کس لے همه باشد و این در درای  
 باید آنگاه فرمود که عارف چند از آن معرفت بگوید و در کوب دوست پیوسته  
 معرفت نرسد تا معارف یا دینار و توبه از آن فرمود که از فریاد اهل محبت هرگز  
 نماند و با اشتیاق و شوق بسیار تا ایشان بمقام وصال نرسند زیرا که فریاد  
 عاشق تا آن زمان است که از مشا هده دوست دور است همین که بدولت  
 مشا هده برسد گفت گوے از میان میخواست آنگاه این سخن بر لفظ مبارک  
 راند که از جو پیلے آب روان آوازی شنوی که چگونه فریاد می کند همچنین که بدینا  
 می رسد ساکن میگردد پس چون عاشق به شوق رسد و از فریاد نماند بعد از آن  
 فرمود که شنیده ام از زبان شیخ عثمان هارونی رح که خداست را دوست دارد یعنی  
 همچنان که یکنمان در دنیا از وی محب باشد تا بود که دند و عبادت چگونه کند بعد  
 از آن همدین محل فرمود که وقتی خواجه عبداللہ صلیف رح به سو بکار در دنیا مشغول

شاید آمد که این خلایق دوست بود و سوگند خوردند که در حیات بشم در دنیا هیچ کار  
که از دنیا تعلق دارد نفرمایم آخر الامر نچاه سال زیست وقتی کسی ایشان را مشغول  
بکار دنیا ندید آنگاه از دلوله عشق خواجه بایزید رحم حکایت فرمود که هر صبح از نماز  
و اودار فارغ شده در یک پای ایشان می فریاد کرده و گفته این ندا آمد یوم  
تبدل الارض یعنی بود آن ساعت که این زمین را به سپید فریمن دیگر پیدا آرند  
تا فراق بوصول شود آنگاه بهدین محل فرمود که در گفته خواجه بایزید رحمه الله تعالی  
در صبح اولیایم متوضا بروی آمدند در عالم شوق اشتیاق افتاده فریاد میکردند گفتی  
هر چند که در محراب نظر میکنم می بینم که عشق باریده است هر چند که خواستم که بایم بروی  
شود نشد آنگاه فرمود که راه محبت راه است که هر که در راه عشق دوست فرود شد  
نام و نشان از او بر نیاید بهدین محل بر لفظ مبارک راند که اهل عرفان بر زبان  
سخن دیگر جز بیا حق نگه دانند بعد از آن فرمود که کمترین چیزه که بر عارفان  
پدید آید آنست که از مال و ملک تبرک کنند خواجه چشم بر آب که در فرمود که حق نیست  
که هر دو جهان در دوستی و بذل کنند هنوز اندک کرده باشند آنگاه فرمود که اهل محبت  
اگر محبت بهجور اندام کار آن قوم دارند که حقه اند و اگر بیدارند طالب مطلوب  
اند و از طالب کاری و دوستاری خود فارغ اند خود مشغول مشاهده مشوق اند  
که معشوق خود آنست در مقابل مطلوب به طالب کار خود نگریست در راه محبت  
کار طبعان است آنگاه فرمود که خواجه بنون محب رخ فرموده است چون دلها  
ادبیای خود مطلع است از دلهای دید که بار محبت و معرفت او نتوانستند کشید  
بعبارتش مشغول گردانند پس بار گردن خاص بر نتوانستند داشت که طلال مجاهدت  
در ریاضت یافت مجاهده آمد بعد از آن فرمود که عارف آن بود که جهد کند  
یکدم بدست آرد و عارف دوم حبیبیت که ذکر خدای بگوید و همه عمر خود قداس

آن دم کند اگر این چنین دم دریا بدار گسالتها آن دم در میان آسمان و زمین بگوید  
 نیاید بعد از ان فرمود که شنیدم از زبان پیر خوشی عثمان بارونی رح که اگر این کس  
 راسته خلعت بود حقیقت بدان که خداے تعالی اورا دوست میدارد اول آنکه  
 سخاوت چون سخاوت دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع  
 زمین بعد از ان فرمود که اگر حاجیان به قالب گردخانه کعبه طواف کنند اما چون از ان  
 مشاهده غافل اند نخواهند و اهل محبت و عاشقان این راه به قلب گرد و عرش  
 حجاب عظمت طواف کنند چون جز از ان مشاهده دارند فریاد کنند و بقاء خواهند  
 آنگاه فرمود در محبت میان اہل سلوک علمی است که صد ہزار علمائے خواہند که دانند  
 و ذرہ از ان علم ایشان خبر ندارند و در زہد نیز طائغیست از اہل ان را از ان خبر  
 نیست و غافل اند و آن سرے است کہ بیرون این دو عالم است و این را ندانند  
 مگر اہل محبت و اہل عشق آنگاه فرمود کہ چون این کسے درین ہر دو عالم ثابت گردد  
 و آن را بداند پس اورا ہرگز نہ بیند بعد از ان کہ زمین دعویٰ گمارد تا اورا  
 مے رنجاند و در بخش میدارد بعد از ان فرمود کہ این ہمہ گفت و شنود و حرکت کہ  
 از اہل عشق و سلوک و طایفہ عشق در وجود مے آید این ہر چہ بیرون آمدہ است  
 اما چون درون پردہ جای یافتند خاموشی و سکونت و آرام پیدا گشت تو گوئی  
 کہ ہرگز آن شور و فریاد نہ بود آنگاہ فرمود کہ آن دیرین چندان نیست کہ خواہد یافت  
 از حضرت دوست و عاشق است بر خود چون حضور آید چہ جائے گفت گوی است  
 و فریاد چون خواہد این نواید تمام کرد و عاگو باز گشت علیہ السلام و ملک مجلس دہم  
 روز پنجشنبہ دولت پایتوس حاصل گشت ہر کسے از بزرگان و اصحاب سلوک  
 حاضر بودند سخن در محبت نیک افتادہ بود و بر لفظ مبارک را نہ کہ در حدیث شریف  
 آمدہ است قال علیہ الصلوٰۃ والسلام العجبۃ لو کفر لینیۃ اثر کند اگر بدست و محبت



نیکان نشینند امید آن باشد نیک گرد و اگر نیک در صحبت بدان نشیند بد گردد  
 زیرا چه هر که یافت از صحبت یافت و هر که نعمت یافت از نیکان یافت آنگاه  
 فرمود اگر بے چندے ملازم در صحبت نیکان باشد امید بود که صحبت نیکان  
 در وے اثر کند دلیل برینکی او باشد و اگر نیکے در صحبت بدان چند روز ملازمت  
 نماید او نیز همچو ایشان گردد بعد از آن همدین محل فرمود که در ساوک آمده است  
 که صحبت نیکان بهتر از کار نیک است صحبت بدان بدتر از کار بد آنگاه همدین  
 حکایت فرمود که چون خلافت بمر خطاب رسید رضی اللہ تعالیٰ عنہ او را پادشاه  
 عراق در صدارت گرفتار آمد و او را پیش امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ آوردند امیر المومنین  
 عمر رضی اللہ عنہ فرمود که اگر مسلمان شوی پادشاه عراق ہم تو باشی و این ملک ہم ترا  
 ارزانی دارم پادشاه عراق گفت که اسلام نخواهم آورد عمر فرمود رضایمانان لا اسلام  
 و ایمان السیف یعنی که اسلام قبول کن وگرنه ترا بکشم پادشاه عراق گفت من اسلام  
 قبول نمی کنم عمر فرمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ بپارند و ایشان را بخواند آن پادشاه در یکماست  
 تمام بود و نیک دانا چون این حال سنانیه کرد روی سوی عمر کرد و گفت من تشنه ام  
 بگو تا مرا آب دهند آنگاه بکست عمر فرمود آب بدهند آب در آوردند شیشه آوردند  
 آن پادشاه گفت من دین آوردن آب نخورم عمر فرمود که پادشاه است برای او  
 در آوردن زردیالقره آب بپارند همچنان کردند هم خورد و گفت مرا آب در آوردن گلی  
 باید بپارید آب در کوزه گلی آوردند پدیدست او دادند روی بسوی عمر کرد و گفت  
 با من عهد کن تا من این آب نخورم تو مرا نه کشتی عمر فرمود که من عهد کردم بکشم تا  
 این آب نخوری آن پادشاه بر فور کوزه آب را بر زمین زد کوزه بشکست و آب  
 ریخت آنگاه عمر را گفت که تو با من عهد کردی تا من این آب نخورم ترا نه کشم عمر از یکماست  
 او تعجب ماند فرمود که ایمان دارم بعد از آن او را در مصاحبت مردی فرمود که آن یار

در غایت صلاحیت و زہادت بود چون بادشاہ را در صحبت آن یار پروردند صلاحیت  
آن یار بروی اثر کرد و جانب عمر پیغام فرستاد کہ مرا پیش خود طلب کن تا ایمان آیم  
عمر فرمود و پیش طلبید اسلام عرض کرد او مسلمان شد چون اسلام آورد و عمر  
فرمود کہ اکنون ملک عراق ترا میدہم آن بادشاہ جواب داد کہ مرا ملک کار  
نمی آید مرا از ملک عراق یک دیوی خراب بدہ در وجہ معاش من کفایت باشد  
عمر قبول کرد و کسان خود را در ولایت عراق فرستاد و ملکہ عراق را تخصیص کردند  
بچ دیوی خراب بنیافتند عمر بادشاہ عراق را صورت حال باز گفت کہ در ملک عراق  
بچ دیوی خراب نیست بادشاہ گفت کہ مقصود من آن است کہ ملک عراق چنین  
آبادان و معمور بتوسیلہ من کنم اگر بعد ازین بچ دیوی خراب شود و فراموشی قیامت  
عمر بدہ جواب خدا سے عمر باشند من بعد از ان چشم پر آب کرد کہ زہی کیاست آن  
بادشاہ کہ از عمر مردوانا بود آنگاہ فرمود کہ شنیدم از زبان شیخ عثمان ہارونے رح  
کہ مردم سخن اسم فقر کے گرد فرمود کہ آن زمان کہ فرشتہ دست چپ او تا ہشت سال  
بر روی بچ ننویسد آنگاہ فرمود کہ عارفان حق باشند کہ ان بچ چیز باز نہ گیرند بعد  
از ان فرمود کہ ہر عارف کہ تقویٰ با او صحبت ینک کند حقیقت بد آنکہ در روزی  
محض حرام سے خورد آنگاہ فرمود کہ روزی از خواجہ جنید بغدادی رح شنیدم کہ بر طہیت  
محبت پر سیدند کہ شوق ثمرہ محبت چیست فرمود کہ ثمرہ محبت آن بود کہ انسان حقیقتاً  
سرور سے رسانندہ را اشتیاق پذیرد آید و بقدر آنکہ بندہ را از دور مانند و از  
راندن سے ترسند اما ہر کہ حق را دوست دارد ہشت آرزو و مندلق را و گرد آنگاہ  
خواجہ معین الدین ادام اللہ تعالیٰ بر لفظ مبارک ساند کہ محبت در میان اہل سلوک  
واہل محبت آن است کہ مطیع باشند و سے ترسند کہ نباید برانند بعد از ان ہمدین  
محل فرمود کہ در کتاب محبت شبہ دیدہ ام بخط استاد خود مولانا شرف الدین ۲۷

صاحب شرع الاسلام بود که وقتي خواجہ شبلی رح را پرسیدند که چندین طاعت و ریاضت که تو داری و پیش فرستادی خوف چندین چه گفت خوف از هر دو چیز است اول آنکه می ترسم که نباید مرا از خود برانند که گریه که مرا نمی شنائی دوم آن ترس که بوقت مرگ اگر ایمان خود سلامت برم کاری کرده باشم و گرنه جمله اعمال و طاعت ضائع کرده باشم بعد از آن همدین محل فرمود که وقتي بخیرت خواجہ شبلی رح پرسید که بر زمین نهادن سوال کرد از مسئله محبت و هر چه فراموش می آید پرسید چنانچه سوال کرد که علامت شقاوت چه بود فرمود آن آنست که معصیت کنی و امید داری که قبول خواهد بود این نشان شقاوت است آنگاه پرسید اصل در میان عارفان چیست گفت آنکه پیوسته خاموش باشند و در اندوه بوند که فضیلت عارفان همین است آنگاه همدین محل فرمود که عزیزترین چیزی که در جهانست چه چیزست فرمود سه چیز است اول عالمی که سخن از علم خود بود و دوم مردی که در اطمینان بود سوم عارفی که پیوسته صفت دوست کند بعد از آن همدین محل فرمود که وقتي خواجہ ذوالنون مصری رح در مسجد لکری با اصحاب طریقت نشسته بود سخن در محبت میگفت صوفی از میان مجلس سوال کرد که صوفیان و عارفان را گویند خواجہ ذوالنون مصری گفت که صوفیان و عارفان آن طایفه اند که دلها را ایشان از کدورت انبیرت آزاد شده اند و از هواها و دنیا و حساب اوصاف شده باشند پس چون چنین شوند در هر چه اسطی باقی بمانند و از جمله مخلوقات خالصی را برگزینند و از غیر دور است پس بعد آنگاه مالک شونده ملک آنگاه فرمود که تصوف رسوم است و نه علوم و لیکن به انکس اهل محبت و مشایخ طیقات را همین اخلاق است که تحصیل قوا با اخلاق القدریه را چه از خلق خداست بر دل آیدن نه بر رسوم دست دید و نه بعلم آنگاه فرمود که عارف دشمن دنیا است و دوست مولی از سبب تر است او که

در دنیا دار و دهر چه غل و غش و حسدات خبر ده دار و بعد از ان برسیدند که عارف  
 را اگر یہ بسیار باشد فرمود کہ آہا چنانچہ در راہ بود چون بجای قوت رسید  
 وظیفہ وصال چشد کہ یہ زایل شود آنگاہ فرمود کہ خدا سے تعالیٰ را عاشقانند کہ  
 ایشان را دوستی حق خاموش گردانیده است کہ در عالم هیچ چیز از موجودات نیست  
 و میند آمد کہ در عالم چیزی موجود است یا نہ و ایشانرا طایفہ فصحاء و بلغا آمد در نظر بعد  
 از ان فرمود کہ ہر کرا دوستی حق در دل بود و جان او قرار گرفت پس اورا حبیب  
 ست کہ ہر دو سراے را بد گیرے بیند و اگر نہ بیند عاشق صادق نباشد آنگاہ  
 ہمدین محل فرمود کہ وقتے داؤد طائی رحم را دیدند کہ از درون صومچہ چشم بسته  
 برون آمد با ستاد در وی شہ پنجمت حاضر بود سوال کرد کہ حکمت چیست کہ چشم  
 بسته اید فرمود کہ امر و زجہل و پنج سال ست کہ چشم را بسته ام تا بعد خدا می تعالیٰ  
 بدگیری نظر نہ کنم زیرا چہ این محبت نباشد کہ دعویٰ دوستی خدا کنم و نظر بد گیرے کنم و  
 یا کہے ہوندم بعد از ان فرمود کہ بزرگے بود از وی شنیدم کہ فردای قیامت ہفتجا  
 بفرماید اعمال اولیا مطالعہ کنند و آنرا سبب آن کہ چون اورا برگزینند و اختیار  
 کردند پس روادارند کہ میان ایشان در آیت بود و احتمال نہ کنند کہ ایشانرا  
 در ہیج کار سے حاجی بود الا کہ بد و بعد از ان فرمود کہ خواجہ ابوسعید ابوالخیر رحم  
 گفتے کہ چون حق سبحانہ تعالیٰ خواہد کہ بندہ را از بندگان خود دوست گیرد  
 محبت خویش بروی مستوی گرداند باز دیگر چون مردم چنین شود پس دوست  
 او را در سر سے فردانیت فرود آرد تا باقی ماند بعد از ان فرمود کہ چون عارف بحق  
 از جوع کند و لعل بد و بود و در منزل قرب ساکن گردد بعد از ان چون اولیہ رسید  
 کہ کجا بودی و چہ خواہی اورا هیچ جوابے غیر ازین نیست کہ گوید باللہ ہمدین محل  
 فرمود کہ اگر پسند امن شہج اللہ صدر چہیت باید گفت کہ چون عارف را نظر

بر علم و حدانیت و جلال و جلالیت افتد تا عینا شود تا بغیر نظر کند آنگاه فرمود که وقتی  
 در بخارا مسافر بودم مردی دیدم از حد مشغول آنا تا عینا پرسیدم که اسے خواہی چند  
 مدت باشد کہ شما تا عینا شدہ اید فرمود آہنچنان بود چون در دوستی کار میں کہانیت  
 رسید و نظر بوجدانیت و جلال و عظمت افتاد کہ رفت روزے نشسته بودم  
 غیرے در نظر آمدہ پیش این ہاتف آواز داد کہ اسے مدعی دعویٰ محبت ماسکے  
 نظر بدیکرے کنی بہین کہ این آواز شنیدم چنان شرمندہ شدم کہ گفتن بر زبان  
 نیاید نہا جان کردم آہی دیدہ کہ بغیر دوست بہ بیند کہ با دہنوز این سخن نیکو نامتہ بودم  
 کہ ہر دو چشم تا عینا شدہ بعد از ان فرمود کہ چون حق سبحانہ تعالیٰ آدم سمعہ پیا فرید  
 اورا فرمود تا در نماز شود یعنی در قیام باشد دل در صحبت پیوست و جان بمنزل قوت  
 قرار گرفت و سر بصلت رسید مصلحت آفرینش آدمیان در عالم ہمہ از برای این  
 بود آنگاہ فرمود بزرگے بود از بندگان طرقت ہر بار سر سجده نہادے و در نماز  
 این بگفتے کہ آہی مرا چون فرداے قیامت برا نگیزی تا عینا برا نگیز گفتند این  
 چہ دعاست کہ تو میکنی گفت آنکس کہ دوست را بہ بین نہاید کہ فردا ہی قیامت  
 بدیکرے دیدہ شود و آن از دوستی باشد بعد از ان حکایت درویشے افتد  
 کہ درویشے این ست ہر آئندہ کہ بیاید اورا محرم کند اردو اگر گرسنہ باشد طعام  
 سیر خورد و اگر بہنہ باشد جامہ نفیس در بر او کند مے باید کہ ہمہ حال آن کس را  
 محرم کند اردو از حال او پرسان باشد کہ بہین ست آنگاہ فرمود کہ وقتی دعا گو و  
 شیخ عثمان ہارونی درویشے مسافر بودم شیخ بہاؤ الدین بخیتار اوشی را در میانم  
 از حد مرد بزرگ بود و یکے از واصلان حق مشغول بود اما در خافہ آن درویش  
 رسم بودے ہر آئندہ و روندہ کہ مے آمدے محرم از خافہ الیشان نہ رفتے و اگر  
 بہنہ بیادے جامہ نفیس خویش بدو دادے و ہنوز نیک نہ دادہ بودی کہ جامہ

دیگر از عالم غیب بر سید سے الغرض چند روز سجدت ایشان ملازمت کردیم و آن  
 درویش فرمود که آن نفیحت این بود اسے درویش ہر چہ ترا پیدا شود در راہ  
 خدا سے تعالیٰ ہمیں و غلو سے بگاہد از ہی و طعام بر بندگان خدا سے برسانے تا تو  
 از دوست باشی آنگاہ فرمود کہ اسے درویش ہر کہ نعمت یافت ازین یافت بعد  
 از ان ہمدین حکایت فرمود کہ درویشے بود از حد فقر اما او را رسم بودے اگر تیرے  
 از قوج بروے رسیدے ہمہ ابد درویشان دادی و آئندگان را نیز نصیب کردے  
 و خود را در خانہ گذرایندے چنانچہ وقتے دو نفر درویش صاحب ولایت بر سر وقت  
 او رسیدند آب طلب کردند آن درویش اندرون رفت دو نان جوین موجود  
 بود و کوزہ آب پیش آور و کہ ان درویشان گرسنہ بودند دتاے نان متبادل کردند  
 و آب بخوردند روے بیکہ بگر کردند کہ این درویش کا خویش کرو مارا نیز بدبا یکہ  
 یکے گفت دینار دہم دویم گفت از سبب دنیا این در ضلالت افتد از غنا کر و  
 کہ درویشان بخشند گانند دنیا آخرت را دیم دعاے کردند بگذشتند آخر حال انجمنان  
 درویش کامل حاصل شد کہ روزے در مطبخ او ہزار من طعام موجود شدے کہ خلق  
 خدا سے را خورایندے بعد از ان فرمود کہ در راہ محبت عاشق کسے بود کہ از ہر دو  
 کون دل خود بریدہ گرداند آنگاہ خواجہ فرمود کہ محبت چار معنی دار دیکہ بردوام  
 ذکر خدا سے بدل و جان شاد بودن دویم آن ست کہ عظیم گرفتن بزرگ حق سبیم  
 اس ست کہ اشتغال کردن دآن قاطع بارزیدن چہ سام بر خود گردید و ہر چہ غیر  
 دوست چنانچہ در کلام اللہ فرمان دادہ است قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و  
 اخوانکم و انہ و احکم الخ و صفت مجمان ست کہ بر محبت ایشان بر این معنی اثار بود  
 بعد از ان بر چہار منزل روند یکے محبت دویم علمیت سبیم جیا چہ ارم تعظیم آنگاہ  
 فرمود کہ در محبت حق صادق کسے ست کہ او را مادران و پدران و فرزندان و برادران

بہر دوسوی خداے و رسول گرد و واکن از ہمہ کس بنیاد باشد پس محبت آن کس است  
 کہ بر حکم نص کلام اللہ رود و بدوستی حق صادق باشد بعد از ان فرمود کہ ایشان  
 عارفان عاشق بلے یار می بود و ایشان بجان بوقت چاشت آرزو ست آنگاہ فرمود  
 کہ صفیہ حسن بھری رض را پر سیدند کہ عارف کیست گفت کہ کہ از دنیا اعراض کند  
 و ہر چہ باشد در دوستی حق ایشان کند آنگاہ فرمود کہ فصلت عارفان اخلاص است محبت  
 آنگاہ فرمود کہ عزیز تر چیز با در جهان این است کہ درویشان با درویشان  
 بنشینند و ہر چہ در خاطر باشد یکدیگر بگویند و صفا گویند و بدترین چیز با این است  
 کہ درویشان از درویشان جدا گردند پس بدانی کہ از عارف خالی نیست بعد  
 از ان فرمود کہ دوستی خداے بچہ توان کرد فرمود کہ بد شمنی آن چیسز با کہ  
 خداے تعالی بد شمنی گرفتہ است از دنیا و از نفس بعد از ان فرمود کہ عارف با در  
 محبت کامل کے شود و فرمود و تیکہ گفتگوے از میان بر خیزد چنان شود کہ با دوست  
 مادر و یا آتش بعد از ان بر لفظ مبارک را اند کہ صادق در میان عارف اوست  
 کہ در ملک او هیچ چیز با نباشد و او در ملک کسے نباشد آنگاہ ہم برین محل فرمود کہ  
 وقتے متوجہ ہمنون محب رحمہ اللہ تعالی سخن در محبت کے گفت مرغی از ہوا فرود  
 آمد بر سر او نشست پس چندان متعار زد و باز در دست او نشست باز در  
 کنار او نشست پس چندان متعار بر زمین زد کہ خون از متعار او روان شد  
 پس بفتاد جان بداد چون خواجہ این نواید نام کرد مشغول شد خلق و دعا گو  
 باز گشت الحمد للہ علی ذلک مجلس یا زوہم روز چہار شنبہ دولت پایوس  
 میسر گشت مولانا بابا ز الدین صاحب تفسیر حاضر بود و شیخ او حد کرمانے و چند نفر  
 در رویش حاضر بودند سخن در توکل عارفان افتادہ بود فرمود کہ توکل عارفان  
 آنست کہ توکل ایشان جز خدا تعالی بدیگرے نباشد و التفات ہیچ کس نہ آنگاہ

همدین محل فرمود که متوکل در حقیقت این است که برنج و موت خلق نه کس را شکایت کند و نه با کس حکایت انگاه همدین محل فرمود که متوکل را هم غلیل را عم مشه جبریل عم گفت حاجت دارم گفت بتو نه زیرا چه از نفس خویش فاسب بود اما احسن آنست که بجزو باطن حاضر بود و بعد از آن فرمود که اهل توکل را اوقات در غلبات شوق اگر در آن ساعت ایشان را ذره ذره کنند و با ایشان را بعلم مجروح کنند و بالت ایشان را بگردانند ازین جمله ایشان را خبر نباشد بعد از آن فرمود که توکل عارف برین نوع بحق بود که متوکل باشد در عالم سکر بعد از آن فرمود که خواه چه چنین در را پرسیدند که عارف کیست گفت آنکه دل را بریده گرداند از سه چیز اول از علم دوم از عمل سوم از طوالت یعنی تا ازین سه چیز بریده نه گرداند آن در توکل ثابت نیست بعد از آن فرمود بزرگ را از علامت عارف پرسیدند فرمود که عارف کس باشد که در راه عشق جز بخیرای بدیگر نه بیند بعد از آن فرمود که چنین هم از بزرگ که شوق چند چیز است تا آن زمان که در عارف آن نه بود عارف نتوان گفت اول دوست گرفتن مرگ است در وقت راحت دانش گرفتن بزرگوسه و بپیش رفتن در وقت آمدن دوست و طرب آمدن در وقت تفکر خاص ساعتی که نظر و برق او بود بعد از آن فرمود که چنین هم از بزرگ شمشاد الهی عمر محمد السهروردی رح که پسندیده تر ازین دو چیز در دنیا نیست اول صحبت فقر آدمی حرمت اولیا بعد از آن سخن در توبه افتاد بر لفظ مبارک را ند که توبه چنان مقام دارد اول در بودن از جاهلان و ترک گرفتن از باطلان و روی گردانیدن از منکران و در رفتن به محبوبان و شتافتن بخیرات و درست کردن توبه و ملازم توبه و دایدا کردن مظالم طلب کردن غفرت و تصفیه قوه انگاه همدین محل فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ضعیف ترین مردمان آنست که قادر



بود برتر گفتم بقدر از ان فرمود که قرار گرفتن درین راه در چیز است یکی ادب  
 عبادیت و تعظیم حق معرفت بعد از ان همدین محل فرمود که دستخیز ایوب که مشایخ  
 را پرسیدند که شوق بالاتر محبت چیست زیرا که شوق اند و خیزد آنگاه حکایت  
 فرمود آواز عیسی آدم بر آمد جمله چیزها بر آدم نگرستند مگر سیم و در حق تعالی  
 یا ایشان وحی کرد که چرا با آدم نگرستند گفتند ما کسیکه روزهائی شود نه مگریم حقیقتاً  
 فرمود بعزت و جلال من که نسبت شما و هر چه در شما بود بر دست ایشان آتشکار  
 کنیم و فرزندان او را خادم شما کنیم بعد از ان فرمود که چون محب دعوی مملکت کند  
 از محبت برفتند بعد از ان همدین محل فرمود که محبت دعوی و فاست با وصال و  
 حرمت باطل از وصال و حرمت وصال یعنی مشاهده فقر محبت است که نگاه دارد  
 شرف خود را و گوش دارد نفس خود را بگذارد در نماز و فیض بعد از ان فرمود که دقتی  
 خواهم جبیند رج را پرسیدند که رضای محبت چیست فرمود آنکه معرفت و روح را از  
 عظمت و مهیبت بردست راستش بدارند و بگویند که بر دست چپ می باید نهاد  
 بعد از ان همدین محل فرمود که اول چیزی که بر بنده فریضه گردید چیست گفت معرفت  
 و با خلقت انجمن و الالشی الایجدون آنگاه فرمود که حق تعالی پنهان کرده است  
 چیزی را در هر چیزی از مکر خویش بعد از ان فرمود که در محبت اسرار اولیا آمده است  
 که حق تعالی چون مجتبان را زنده گرداند با نواز خویش آن رویت چنانچه حضرت  
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم نظر کردی حق را دید باقی ماند چون حق بی زبان  
 و بی کام و بی مکان از محبت آنکه حضورت نه مکان از او صاف مجر گشت با وصال  
 حق تعالی آنگاه فرمود که فردای قیامت آئنا و صدقنا عاشقان از صدق محبت  
 میگردانند سوال کند و اگر کسی ازین عاشقان که دعوی محبت کردند صادق و ثابت  
 نه آیند شرمند گردند که روست خود میان مجتبان نتوانند نمود پس ندانید که این عاشقان را

صادق نبودند و از انبیا عاقلان و ورکشید بجهت ازان بر لفظ مبارک انداخت  
 کسانند که بواسطه استخوان دوست می شنوند که الحدیث عن قلبی رسیده یعنی  
 دل عاقلان نه شنود مگر سخن حق بعد ازان فرمود که صاحب محبت چون بهیر و  
 زود در مردمی بخشند آنگاه فرمود که در بادیه در لایبی را دیدم که مرده است و من خند و  
 پرسیدم که تو مرده چینی خندی گفت محبت خداست چنین بود بعد ازان بهیرین  
 محل فرمود که دل آن بود که از حال خود غافل بود و بشاهده دوست باقی حقیقت  
 مستوی در اعمال او بود و او را بخود هیچ اختیار نه بود تا عرض قرار نه این راه آمد  
 سلوک را فرمود که روزی مالک دینار روح را پرسیدم که ملازمت کردن پروردگار  
 دوست البته چگونه بود و فرمود هر که ملازمت کند پروردگار دوست البته او را دوست  
 حاصل آید یعنی به صال بعد ازان فرمود که رابعه بصری را رضی الله عنها سوال  
 کردند که فاضل درین اعمال کدام است گفت فاضلترین اعمال عمارت اوقات  
 است هر که دعوی بزرگی کند او را هنوز مرا و من از اندوه است پس او دروغ  
 بود و در دعوی و هر کسی است که او را مرادات خویش فانی گردد و بهر ادحق باقی  
 شود و نامش آن بود که نهاده بود حق تعالی او آن بود که دوست گوید پس او  
 جواب نه گوید مگر از بندگی زیر آنچه اهل محبت را نه اسم است و نه رسم و نه جواب آنگاه  
 فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان بن عوفی را که اهل عشق و دوست  
 بدگیری مشغول نه شود زیرا چه هر که بغیر دوست شاد و شاد و بیکه اندوه نزدیک بود  
 و حتی که در خدمت دوست اش نه گیرد او بیکه در خدمت نزدیک بود و هر که خاطر او بخت  
 و دوست ندارد او هیچ و در هیچ است بعد ازان فرمود که عارف کسی بود که چون بامداد  
 بر نیزه از شب بیدار بود بعد ازان خواجه او ام المحدثه قنوه چشم پر آب کرد و فرمود که اس  
 غافل تو به بسازین سفر را که در پیش واری یعنی مرگ را ساخته باش بعد ازان فرمود

که اهل محبت طایفه اند که در میان ایشان و در میان حق هیچ مجانی نیست بعد از آن فرمود  
 که عارف و محبت کسی است که هیچ چیزش محبت نباشد زیر او تسلیم و عوی در یک چیز نشود  
 و قیاس که از دست داده بود آنگاه فرمود که فاضلترین اوقات آنست که از خاطر و سواش نفس  
 رسته باشی و مردمان از خلق رسته باشند پس گفت هر که محبت داده اند و فقر و رادشت  
 ندارند و فریفته شود آنگاه فرمود که عارفان میگویند که عین لوری است که بنده بدان بند  
 که در درج اول خویش پس آن بر بند بر همه بختان و مستحقان بعد از آن فرمود که اهل  
 آدمی از آب است و خاک پس کسی که آب بر روی غالب است و ریاضت بر بند  
 جمال اگر بعین کشد محبت گردد و او محصور در سر کسی که خاک بر روی غالب گردد و لابد  
 او را با نیک باید بوقت سختی پایداشت تا کایه را شاید آنگاه بند برین محل فرمود که  
 چون حق تعالی خواست که از این بفریدن از هر اهلان چون او گیرد و از طعام ملو او  
 گرداند چون الهانها بینخت از لئون آب گشت ازین معنی کسی آب نداشت و چون همه  
 معلوم را بیاخت طایفه آب ایشانست از خوردن اولدت و چایا بنده اما از لذت خبر  
 ندارد و چون من الماء کل شئی بعد از آن بنده است خواجہ در پیشه حاضر بود پرسید که  
 بعد از این چیست گفت آنکه همه در آغاز عشق ناچیز گرد و دیم و سیم نا پیدا شود گفت  
 بقا و فنا چیست گفت بقا حق است گفت بخرید چیست گفت صفات محبوب بدل و  
 صفات محبت نشینند فاذا اجتهت گفت که سما و لبر فرمود که در ملتان بودم از بزرگ  
 شنیدم که توبه اهل محبت بر سه نوع است اول ندامت است و دیم بزرگ سعادت شویم  
 خود را پاک گردان است از مظلوم و خصومت بعد از آن فرمود که علم چیزی است محبط و نیست  
 جزئی است از محیط پس خدا کجا است بنده کجا است یعنی علم خداست و معرفت را  
 هر دو محیط باشند آنگاه فرمود که وقتی عارفی را همه خالص نبود هیچ نعل او صفائی نبود آنگاه فرمود  
 هر کسی را دوست داری بلا بر سر او بارانی آنگاه فرمود که توبه صبیح سه چیز است و میان اهل سکوت

ادب کم خوردن از هر روزه و بیکم کم خفتن از هر طاعت سیمیم کم گفتن از هر دعا اول خوف دوم حلا  
 سیمیم محبت پیش از دشمن خوف تا ترک گناه است از آتش نجات یابی و دشمنان طاعت کردن است  
 تا در شبست و منزلت برسی و در حیات ابد باشی و در ضمن محبت اجتناب دکنه که در آن است تا در رضای  
 حق حاصل شود گفت که عارف و محبت کسی است که هیچ چیز را دوست ندارد مگر ذکر حق گفتن  
 چون خواهی درین نواید رسید چشم بر آب کرد فرمود مسافر می شود چنانکه درین مانده بود و بی  
 دراجه میرسد هر کسی را دواعی که در راه بر او دردت دو ماهه در راه بودیم بعد از آن دراجه میرسد  
 و آن روز را بهیچ رسانان نهند و آن مسافر را یاد و مسلمانان چنان نبود چون قدم مبارک خواهد افتاد  
 رسید چندان اسلام ظاهر شد که آنرا احد نبوی و الحمد لله علی ذلک مجلس دوازدهم روز پنجمین بهار  
 آخرین همین بود و در مسجد جامع اجیه دولت پاپوس حاصل شد و در ایشان و عزیزان اهل صنع  
 و مردان برابر بودند سخن در حکایت ملک الموت بود بر خلفا مبارک را اند که در دنیا ملک الموت  
 چه نیز زد گفتند چه گفت از آنکه در حدیث مسطور است قال النبی صلی الله علیه و سلم الموت  
 یصل العجیب الی العجیب مرگ بلی است که در دست راهبر دست میرساند انگاه فرمود که دوستی  
 آنست که او را بدل یابد کسی که دلهای آفریده شده خصمها از برای آنکه تا گردن عرش که طوان  
 کنند که در کتاب محبت آمده است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای بنده من چون ذکر من بر تو  
 غالب شود من عاشق تو شوم و عشق بمعنی محبت است انگاه فرمود که عارفان آن صفت  
 اند بر جلگی عالم قیامت که از انوار ایشان همه عذابانی چون خوابه این نواید تمام کرد و گشت  
 فرمود که اسی درویش ما را که اینجا آورده اند درین مانجا خواهد بود میان چند روز اسفرا هم کرد  
 شیخ علی بن عمری حاضر بودند او را فرمان شد که شال نویس بردست شیخ قطب الدین سجیاد را که باده  
 ما در دلی رود که خلافت او را دادیم که دلی مقام او است بعد از آن شال تمام شد بر دست  
 دعا گو و در وی بر زمین آوردیم فرمان شد که عزیمت بیا نزد یک تر شدم و شال با کلام پیر  
 سخن بدست خود نهاد و عصا بر سر عثمان بارونی را و دروغ و برود دعا گو که در وصف و صلی نیز

داد فرمود این انانیست از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خواجگان چیست ابدا  
رسیده است من ترا دادم در وان کردم باید که چنانچه ایشان و ما بجا آوریم شما نیز حق  
این بجا آرید تا فراموشی قیامت میان خواجگان مار شمرنده نگردانی دعا گو بر سر زمین  
آور دو گانه نماز گذارد فرمود بر و بچند اسب سپردم و ترابز نگاه عزت رسانیدم بعد از آن  
سخن فرمود که چهار چیز را گوهر نفس است اول درویشی که تو نگری ناید دوم گرسنه که سحر گرداند سیم  
اند و یکم که شادی نماید چهارم مردی که ادا دشمن بود و دشمنی نماید انگاه فرمود که مرتیل محبت  
چنانست که اگر پسند شب نماز گردی گوید که ما را فراغت نیست اما که ملک الموت میگردد  
و هر جا که در مانده است او را دست میگردد چون خواجہ درین فواید بود دعا گویند  
سرور قدم آور و وان شود ضمیر روشن که در سخن بود بر خود فرمان شد بیا بر خاستم سرور قدم  
آوردم فاخته خواند گفت روی خراشی و مروده بهاش باز روی بر زمین آوردم باز  
گشتم گفت در حضرت دلی آیدم و سکوت کردم ملک عالم از اهل سوره و امیر غیر اکر بردعا گو  
رو به نهادند چهل روز بیان دلی گذشت بود که آینده بیاید خبر آورد که شیخ از روان  
کردن بخت روز در حیات بود که رحمت حق چو مستند به آن شب خاطر خواب بلورس  
مصلحا بودم در خواب شنیدم خواجہ را پدرم که کوه دزین عرش استاده کرده اندین  
من سر نهادم و این باز پرس کردم فرمود خدا و تعالی مرا بیا مرید و نزدیک کردی آن ساکنان  
عرش مقام داد اینجا بیا ششم علوم ربانی و فواید سلوک و محمود بن مشه شد الحمد لله علی ذلک

### خاتمه الطبع

خدا به جل شانہ راست است بی نهایت که این ملفوظات حضرت خواجہ عبدالمعین الدین  
چشم رحمتی بدلیل العارفین یا راول بجا و جمادی الثانی سنه ۱۰۸۵ مطابق فروری  
سنه ۱۶۷۴ م با ختام رسید ولی مقام معذرت است که اصل این نسخه به شقت مشکوک بود و قدر  
وسیع در رفع اغلاط کوشیده آمد و ادب کلمات خواجگان محفوظ ماند و زیاده ازین معذرت مقبول اسلام



CALL No. { ۲۹۷۵۴ R } ACC. No. ۲۵۱۰  
 AUTHOR حسین دکن جیشی، خواجہ  
 TITLE دلیل العارفین

R

۲۹۷۵۴ R ۲۵۱۰  
 ۲۹۷۵۴ R ۲۵۱۰  
 دلیل العارفین

Date	No.	Date	No.



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

